عبادت صدّيقين

(اقامه صلوة آخرالزمان)

*****

TRUTHFUL WORSHIP

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **عبادت صدّیقین**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : 1388**ه .ش**

تعداد صفحات : 40

بسم الله الحاضر

۱- خداوند کریم در کتابش می فرماید که " نیافریدم انس و جن را الاّ اینکه عبادت کنند مرا " پس عبودیت شرط ذاتی خلقت انسان است یعنی واجب وجودی انسان است یعنی بقول فلاسفه مدرن یک امر اگزیستانسیالیستی است . پس هر که از عبادت سرپیچی کند از خلقت و حیات و هستی خود سقوط کرده است و با خود درافتاده و به عدم مبتلا شده است .

۲- بی تردید خداوند قبل از آنکه عبادت انسان را ببیند وی را آفریده است و رزق می بخشد . ولی این حیات و هستی ویژه انسانی نیست بلکه انسان بواسطهٔ عبودیت است که هستی انسانی می یابد در غیر اینصورت حتی از هستی حیوانی و نباتی و جمادی هم پست تر می شود زیرا همهٔ موجودات عالم مشغول ذکر و سجود و تسبیح پروردگارند. پس انسان بدون عبادت به مصداق کلام خدا حتی از جمادات هم پست تر می شود. و این همان ابتلای به عدمیت است زیرا عالم جمادی حداقل بودن و اساس وجود داشتن است . پس عبودیت حق وجود انسان است .

۳- و امّا خداوند عادلتر و مهربانتر و داناتر از آن است که بنده ای را به زور و اکراه و ریا وادار به پرستش و اطاعت خود کند و بلکه همانطور که در کتابش فرموده از نمازگزاران سهوی و ریائی منزجر است و آنان را دشمنان دین خود می داند.

۴- عبادت یعنی اطاعت عاشقانه . پس عبادت مستلزم عشق و آزادی است . و آن مستلزم علم و معرفت درباره خداوند است تا آنجا که عاشق بر او شود .

۵- اینست که علی(ع) ، خواب با یقین را از نماز با شک و اکراه برتر می داند و همو تفکّر و کسب معرفت را برترین عبادت می خواند.

۶- پس رسیدن به عبودیت مستلزم طی طریق درجات خداشناسی و عشق است .

۷- و اما مسئله اینست که آیا قبل از رسیدن به مقام عبودیت که مقام عشق و عرفان است نبایستی عبادت و اطاعتی نمود ؟ این از مهمترین و دقیق ترین مسائل در قلمرو عرفان عملی است .

۸- هر چیزی حقی دارد و حقّ وجود انسان همانا عشق و اطاعت پروردگار است که نور وجود می باشد .

۹- یعنی وجود داشتن برای انسان و وجود انسانی حاصل عشق به وجود است . و عشق به وجود همان اطاعت عاشقانه از امر وجود است . و امر وجود همان عبودیت است .

۱۰- در قرآن می خوانیم که خداوند انسان و اعمالش را آفرید. یعنی اعمال آدمی هم مخلوق است و همه حالات و احساسات و خلق و خوی آدمی هم مخلوق خداست. و انسان شاهد بر خلقت خویشتن است همانطور که قرآن می فرماید.

۱۱- پس عبودیت یعنی عشق به این واقعهٔ خلق شدن خویش در تن و دل و جان و روان و افعال و کردار و صفات و وقایع زندگی خویشتن . و این یعنی تسلیم و رضا در قبال هر آنچه که هستی و می شوی و بر تو وارد می گردد از درون و برون . و این اسلام است که عین عبادت است .

۱۲- نه اینکه فقط تسلیم و راضی بر چیزهائی باشی که خوشت می آید و مطلوب نفس توست . این عبادت نیست . عبادت یعنی اینکه تسلیم و راضی و بلکه عاشق باشی بر هر آنچه که مخالف نفس و اراده و احساس توست . و این یعنی صبر که کمال دین است و بستر عبودیّت .

۱۳- پس صبر بر بلایا بستر عبودیت است و شکر خدا در این بلایا عبودیت برتر است .

۱۴- ولی برای این صبر و شکر معرفتی فزاینده و بلاوقفه لازم است تا حق این بلایا را فهم کنی . پس معرفت نفس اساس و مقدم بر عبادت و تسلیم و رضا و شکر و ستایش پروردگار است . و اینست که معرفت نفس برترین عبادت خوانده شده است .

۱۵- پس معرفت نفس اساس عبودیت است و چون عبودیت حق خلقت و موجودیت انسان است پس معرفت نفس حق وجود است و اینست که علی (ع) می فرماید که هر که خود را نشناخت نابود شد.

۱۶- آدمی هر چیزی را بمیزانی حفظ و حراست می کند و توسعه می بخشد که دوستش داشته است . وجود هم چنین است . یعنی برای حفظ وجود بایستی به آن عشق ورزید و این همان عبودیت است .

۱۷- و امّا آنچه که در قلمرو فرهنگ عامه عبادت خوانده می شود که عبارت است از نماز و روزه و حج و زیارت و دعا و امثالهم فروع عبادت است همانطور که فروع دین است . زیرا دین خدا تماماً عبادت اوست بدانگونه که شرحش رفت .

۱۸- در محور همهٔ عبادات عامیانه و فروع عبادت همانا نماز یومیّه قرار دارد که حمد و ستایش و پرستش کلامی خداوند است که فرع بر اطاعت و غایت آن است همانطور که یک بنده و رعیت در قبال اربابش دائماً اطاعت می کند و گهگاه هم حضوراً بواسطهٔ کلامش او را می ستاید و شکر می گوید . ولی شکر و ستایش کلامی بدون اطاعت البته نه مقبول است و نه معمول . الا اینکه از مکر و ریا باشد .

۱۹- بنابراین اصل عبادت همانا عمل و رفتار است که بواسطهٔ کلام تکمیل و تصدیق می شود و زینت می یابد . همانطور که آدمی در رابطه با محبوبش دائماً متواضع و تسلیم و مرید و مطیع است و گهگاهی هم به او در کلام اظهار محبّت و دوست داشتن می کند و می گوید که : دوستت دارم .

۲۰- همانطور که آدمی به کسی که اصلاً اطاعتش را نمی کند ادعای عشق و دوستی کند و او را بستاید برای محبوبش به مثابهٔ اهانت و فحاشی است و نعره اش را درمی آورد همانطور که خداوند بر نمازگزاران سهوی و ریائی فریاد می زند که : فویلٌ للمصلّین (وای بر شما نمازگزاران).

۲۱- بنابراین عبادت کلامی و نمادین و رفتاری مثل تشکر و مدح و ستایش و خشوع و دولا و راست شدن و دست بوسی و امثالهم یک عبادت ثانویه و تزئینی و مستحب است و تصدیقی بر اصل عبادت است .

۲۲- " فروع " در لغت بمعنای میوه و ثمر و نتیجه است . نتیجهٔ طبیعی اصول عملی دین . یعنی کسی که در بلایا صبور و شاکر است رویکرد خداوند را در خویشتن می یابد زیرا " بلیٰ " همان آری خدا به بنده است و این آری موجب توسعه و بسط و مستی و لطف و نور و محبّت او در دل و جان و روان است و این البته موجب شکر و ستایش و حمد او در بشر است که به زبان آید و با صدای بلند از او تشکر نموده و عشق خود را به او اظهار نماید . در غیر اینصورت یا از عادت و سهو و ترس است یا مکر و ریا و رشوه به خداست که موجب نعره خدا می شود . و غضب او را برمی انگیزد و عذاب آور است .

۲۳- پیامبر اکرم (ص) می فرماید : " خداوند را چنان عبادت کنید که گوئی جمالش را در مقابل روی خود تماشا می کنید". و این دال بر ماهیت عاشقانهٔ عبادت است یعنی نماز بایستی عاشقانه باشد .

۲۴- آنچه که نماز یا هر عبادتی را عاشقانه و جمالی می کند و نماز را معراج می نماید صبر و شکر بر بلایاست زیرا این صبر موجب مستی جان می گردد و دل منظر خدا می شود و این موجب خیزش عشق انسان به خداست .

۲۵- عبادات کلامی و رفتاری مستحب است و امور مستحبّی همان امور حبّی هستند یعنی از محبّت و عشق قلبی برمی خیزند و در غیر اینصورت مکروه و بلکه حرامند زیرا نعره و غضب الهی را برمی انگیزند .

۲۶- بنابراین فروع دین یعنی عبادات کلامی و رفتاری به مثابه اجر اطاعت در دین است که اصل عبودیت می باشد و اصول دین است . همانطور که میوه یک درخت نتیجه طبیعی موجودیت درخت است و درخت خشکیده و آفت زده میوه ای نمی دهد .

۲۷- و لذا شاهدیم که وسواس و اصرار در فروع و عباداتی مثل نماز و حج از ویژه گی منافقان است که اصول عملی دین و عبادات عملی را انجام نمی دهند یعنی کسانی که دشمن بلا و عاشق دنیا و عیش هستند .

۲۸- پس فروع دین و مخصوصاً عبادات کلامی و نمادین اموری واجب نیستند که عدم انجامشان حرام باشد و معصیت و گناه محسوب گردند و موجب عذاب باشند بخودی خود .

۲۹- نماز و حج و امثالهم اگر هم واجب باشد واجب طبیعی و وجودی است آنهم بر مؤمنان که حیاتشان بر اصول عملی دین استوار شده است و لذا خود خدا آنان را امر به اقامهٔ صلوة می کند و هرگز فقدان آن و عدم انجامش در قرآن مترادف با نزول عذاب الهی نیست . و علاوه بر این خداوند مهربانتر و عادلتر از آن است که کسانی را که از او تشکر نمی کنند و نمی ستایند عذاب نماید . خداوند از تشکر و ستایش ریائی و اکراهی آشکارا اظهار بیزاری و نفرت کرده است پس چگونه می تواند نماز خواندن را سبب بهشت و نماز نخواندن را دلیل عذاب و دوزخ بنده اش سازد و بدین گونه بنده اش را به عبادت ریائی و اکراهی بکشاند . خداوند ریاکاران را بدترین مردمان خوانده است مخصوصاً ریای با خود او که همان عبادت ریائی است .

۳۰- در لغت عرب در قرآن کلمه " صلوة " بمعنای " ورود " و اذن دخول است . به کجا ؟ به عالم غیب به عالم ملکوت و حریم قدسی حق . و کسی می تواند بر عالم ماورای طبیعت و جهان قدسی وارد شود که از دنیاپرستی پاک شده باشد و در حیات روزمره اش تسلیم اراده حق باشد یعنی بر بلایا (بلی خدا) صبور و شاکر باشد . و صلوة اجر این صبر و شکر و تسلیم و رضاست . و لذا پیامبر اسلام صلوة را معراج مؤمن نامیده است یعنی حریم دیدار با خداوند . و اینست که می فرماید چنان عبادت کنید که گوئی خداوند را دیدار می کنید . یعنی برای دیدار با خدا در نماز وارد شوید .

۳۱- براستی چند درصد از نمازگزاران به قصد معراج و لقاءالله اقامهٔ صلوة می کنند ؟ و اصلاً چند درصد از مسلمانان به نماز خود به چنین معنائی می نگرند و باور دارند . چند درصد از علما و روحانیون چنین باوری را دارند ؟ و اصلاً چنین اعتقادی را آیا هرگز بر بالای منبری شنیده اید ؟

۳۲- نماز در فرهنگ عامهٔ مسلمانان و علمای دینی یک رشوه و حق حساب و تجارت با خداست برای رفع عذاب یا وصول نیازهای مادی و رسیدن به بهشت . و این نگاهی مشرکانه و معصیتی بر خداوند است و مصداق فویلٌ للمصلین است .

۳۳- آنچه که واجب است کفران نگفتن است نه نماز خواندن . مال مردم و حرام نخوردن است نه زکات دادن . کم خوری و غیبت نکردن است نه روزه گرفتن . منکرات را اشاعه ندادن است نه امر بمعروف کردن . دور خانه خود نچرخیدن است نه دور خانه خدا چرخیدن . نماز و روزه و زکات و حج و امر بمعروف و جهاد جملگی اجر است و مستحبات که از روی عشق انجام می شود و موجب مستی روح و گشایش جان است . در غیراینصورت حربه ای برعلیه اصول عملی دین است و پنهان داشتن کفر خویشتن . یعنی نفاق است .

۳۴- پیامبر اکرم می فرماید " مؤمن می تواند هر گناهی را مرتکب شود الا دروغگوئی و ریاکاری "- چنین کسی است که اهل نماز و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و زکات است بعنوان اجر راستگوئی و صدقش .

۳۵- آدم دروغگو نمی تواند با خدا حرف بزند الاّ به دروغ و ریا .

۳۶- پس راستگوئی از ارکان عبودیت و اصول عملی دین است و واجب تر است از نماز و روزه . زیرا تصدیق وجود است و تائید هر آنچه که بر وجود آدمی رخ می دهد و جاری می گردد . تصدیق هستی است . و این یعنی عبودیت و خداپرستی . زیرا هر آنچه که از انسان و بر انسان جاری می شود از خداست و جریان خلقت اوست. و اینست که رسول اکرم می فرماید : شکر خالق همان شکر مخلوق است. کسی که مخلوقیت و موجودیت خود را در همه حال شکر می گذارد و ستایش می کند مشغول عبادت است و غیر از این کفران نعمت است . و این کفر حرام و گناه است همانطور که نمازگزاردن چنین کافری هم گناه مضاعف است .

۳۷- صلوة یعنی ورود و اذن دخول به عالم غیب جهت دیدار با خداوند . و این اجر عبادات عملی و وجودی در جریان زندگی است . اجر تصدیق و ستایش هستی و جهان طبیعت . آنکه طبیعت خدا را تصدیق و شکر نمود اذن ورود به جهان ماورای طبیعت را می یابد که واقعهٔ صلوة است و سائر فروع عبادی .

۳۸- پس عبادت دو نوع و درجه دارد: عبادت اصلی و اولیه و عبادت فرعی و ثانویه . عبادت واجب و عبادت مستحب . عبادت جهادی و عبادت اجری .

۳۹- عبادات اصلی و اولیه و واجب و جهادی عبارتند از : راستگوئی ، بی ریائی ، قناعت ، صبر بر بلایا ، اجتناب از حرام خواری و حرص و حسد و تجاوز به حقوق دیگران ، دوری از زنا و ربا و زیاده خواهی ، دوری از تهمت و افتراء و غیبت ، دوری از فاسقان و تبهکاران و منافقان ، دوری از خودفروشی و دین فروشی . تن ندادن به ظلم و زور ، ساده زیستی ، تواضع و گذشت و مهرورزی با زیردستان ، خویشتن داری و عفو ، و در همه حال مراقبه بر نفس و تفکر و تأمل در احوال و امیال و اعمال خویشتن . اینها اصول عملی دین است که از بطن و متن آن ، اصول نظری و عقیدتی دین در ذهن پدید می آید و ایمان و حب قلبی نسبت به خداوند رخ می دهد که موجب نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر می شود که عبادات ثانویه و مستحبی و اجری هستند که حاصل لطف خداوند بر ذهن و دل انسان است . در ذهن خداباوری و در دل خدادوستی پدید می آید که اجر است . ذهن موحّد می شود و دل هم عابد می گردد . عابد یعنی عاشق و پرستنده . که نتیجهٔ نهائی این عبودیت ذهنی و قلبی عبارت است از حکمت و معرفت و علم لدنّی و الهام و کشف و شهود ملکوتی و معراج الهی و لقاءالله .

۴۰- اینست که صدها حدیث از پیامبر و ائمه اطهار آمده است که برای مؤمنان کار و خواب و تجارت و نفس کشیدن جمله عبادت است .

۴۱- و اینست که پیامبر اکرم نماز را نور عبادات یا نور دین نامیده است یعنی عرصهٔ روشنائی ظلمات که پرده از مقابل چشم خاکی انسان برمی دارد و چشم آدمی بر آیات غیبی خداوند باز و منوّر می شود . و این اجر است و عشق .

۴۲- اینست که پیامبر اکرم نماز و عطر و زن را در کنار یکدیگر قرار داده و خود را عاشق این سه امر خوانده است. زیرا از جنس واحدی هستند از جنس لطف و مهر و عشق و مستی و لذت روح .

۴۳- و باز رسول ما می فرماید که " نماز نور چشم من است" و از این واضح تر نمی شود حقیقت نماز را تعریف کرد . پس نماز چشم مؤمن را باز می کند تا آیات غیبی پروردگار را دیدار کند و نهایتاً جمال احدی او را نظاره نماید . پس نماز واقعه ای تماماً شهودی و جمالی و لقائی است در درجات تجلّی نور .

۴۴- پس نماز حجله دیدار و آستان لقاءالله است . پس واقعه ای تماماً عاشقانه است . پس اجر است و نه زجر.

۴۵- پس اهل صلوة بایستی عاشق شده باشد. و عشق هم که به زور نمی شود بلکه برترین اجر خدا به بشر است.

۴۶- پس اگر نماز امری برای مؤمنان است و مؤمن هر گناهی را می تواند مرتکب شده باشد الا دروغگوئی و تهمت . پس نماز یعنی عشق الهی اجر صدق و بی ریائی در زندگی است .

۴۷- پس نماز که اساس فروع دین و غایت اصول عملی و نظری دین است عبادت صدّیقین است .

۴۸- پس عبودیت محصول صدق است که کمالش نماز است و کمال نماز هم لقاءالله است .

۴۹- پس اقامه صلوة مستحبّی ترین عبادات است یعنی حبّی ترین عبادات است یعنی عاشقانه ترین عمل دینی است . نماز تجلّی عشق الهی در بنده است که بنده اش را به دیدار خویش فرا می خواند .

۵۰- حال بهتر درک می کنیم که چرا بقول قرآن ، خداوند با صابران و صادقان است. هر که بر خلقت خویش در زندگی صابر و صادق باشد با خداست و خدا هم با اوست . زیرا آدمی در لحظه به لحظه زندگی در دستان خداوند مشغول خلق شدن است . و عبودیت یعنی صبر در دستان خدا و تصدیق دستان و اراده و فعل او در خویشتن . و کمال و غایت این صبر و صدق همانا کامل شدن و برپا گشتن است و لحظهٔ " الست بربّکم قالوا بلی ". آیا من پروردگار تو نیستم؟ چرا هستی!! و این یعنی لقاءالله!

۵۱- اگر قرار است که مؤمن چنان بر نماز بایستد و روی به قبله کند که گوئی جمال خداوند را نظاره می کند پس بایستی یک جمال مثالی را در ذهن و پیش روی خود داشته باشد که تمام نور دل و جان و نگاهش بر آن جمال متمرکز باشد و حضور حاصل شود . این جمال مثالی چیست ؟

۵۲- اگر بقول رسول اکرم " بی امام را صلوة نیست " به این دلیل است که مؤمن بر صلوة آن صورت مثالی را ندارد یعنی صورت امام حیّ خودش را که مثالی از جمال خداست .

۵۳- همانطور که حضرت رسول اکرم با اینکه خود امام کامل است در معراجش پروردگار را در مثالِ جمال علی (ع) دیدار می کند.

۵۴- و بیهوده نیست که پیامبر اکرم می فرماید " دیدار جمال علی(ع) عبادت است"- و بیهوده نیست که علی(ع) می فرماید" هر که مرا ببیند خداوند را دیدار کرده است ".

۵۵- پس کمال صدق عبادت و عبادت صدیقین اینست که در مثال جمال امام حیّ خود ، جمال پروردگار را دیدار کنند . همانطور که محمّد و علی در همدیگر و مولانا و شمس در یکدیگر دیدار کردند .

۵۶- اگر نماز واقعه عشق است آیا مگر عشقی بی جمال ممکن بوده است ؟ و این عشق مؤمن به امام و پیر است که در نماز منجر به معراج می شود . زیرا جمال پیر ناسوت جمال پروردگار است . این همان جمالی است که بقول رسول ما " پروردگار ما در آسمان دنیا وارد شده است ".

۵۷- امام و پیر کامل کیست که محل تجلّی جمال پروردگار در آسمان دنیاست ؟ کسی است که در فقر و تنهائی و محنت و بلایا از همه سو محاصره شده است و در چنین وضعی برای خدا جهاد می کند یکه و تنها و محاصره شده بواسطه اشقیاء و بلایا .

۵۸- آنکه در چنین وضعی مردمان را خالصانه به خدا بخواند خدا هم خود را از جمال او به مردم می نمایاند . او بسم الله (سمت خدا) و وجه الله (سوی خدا – روی خدا) است و خلیفة الله و نعمت الله (آری خدا) .

۵۹- و اینست دعوت خدا به ایمان برتر که : ای کسانیکه ایمان آورده اید ایمان بیاورید !؟ و این صدق صدق است و ایمان ایمان . ایمان و تصدیق جمال امام به عنوان آئینه جمال پروردگار ! و ایمان به آنچه که می بینند!

۶۰- و لذا در ماجرای معراج رسول در قرآن می خوانیم که : و او دید آنچه را که دید و یکبار دگر دید و یقین کرد در آنچه که دید ! یقین درباره یگانگی جمال انسان و خدا . و اینکه امام مظهر خدا در آسمان دنیاست . و لذا گفت : ای علی من تو را خدا نمی دانم ولی غیر او هم نمی دانم . زیرا علی (ع) صدیق اکبر است یعنی مظهر صبر کبیر خداست بر بلایای خلقت خویشتن . علی ، بلی خداست یعنی نعمت الله !

۶۱- آنچه که صلوة خوانده می شود آخرین درب ورود مؤمن به حرم قدس الهی است آخرین پرده است که به کنار می رود . ولی ورودیه های ماقبل از صلوة همانا وارد شدن بر بلایای الهی است هنگامیکه مؤمن با اختیار و انتخاب برای معرفی حقیقت بسوی بلا می رود بسوی آتش می رود و در هر آتشی پرده ای از غیب به کنار می رود .

۶۲- صلوة برترین اجر خدا به بلاجویان وادی معرفت و محبّت و حقیقت و خدمت است در سلسله مراتب جهاد اکبر و افضل . جهاد با خویشتن و جهاد با ظلم و جهل جامعه .

۶۳- صلوة صادقانه ترین و راست ترین اعمال و گفتار است آنگاه که مؤمن در اوج بلایای الهی روی به او می کند که : فقط تو را می خوانم و تو را می پرستم و از تو مدد می جویم پس مرا بخودت برسان از کوتاهترین راه که جز تو کسی ندارم.

۶۴- پس هر که در نماز راستگو باشد و شوخی نکند دیدارش می کند خاصه در سورهٔ حمد و درست در وسط قلب آن یعنی : ایّاک نعبد و ایّاک نستعین !

۶۵- عبادت و استعانت از خداوند اگر صادقانه باشد رخ می نماید . و هیچ یاری برتر از دیدارش نیست و او کسی را یاری می دهد که از او یاری بجوید و از غیر او یاری نجوید . و کسی را یاری می دهد که او را یاری کند که خود فرمود : اگر یاری کنید خدا را یاری می کند شما را.

۶۶- و یاری کردن خدا همانا تلاش برای معرّفی کردن خدا به مردم است . و یاری خدا هم اینست که بواسطه او با مردم رابطه برقرار می کند و اجابتشان می نماید . یعنی او را خلیفهٔ خود در میان مردم می سازد .

۶۷- و اینست مصداق کلام خدا که : خدا با صابران و صادقان است . یعنی بواسطه وجود اینان با مردم سخن می گوید و خود را بمردم نشان می دهد و بواسطه وجود اینان کافران را بخود می آورد و منافقان را رسوا می کند و توبه کنندگان را می بخشد و دعا کنندگان را اجابت می کند و مؤمنان را هدایت می فرماید و مخلصین را دیدار می نماید .

۶۸- پس صدق و صبر دو پای عبادت و دو دست دعا و دو چشم لقاء و دو گوش وحی است . با صدق بسوی بلا می روی و با صبر در بلا می مانی و نمی گریزی و سپس او با تو است در همه حال که " خدا در همه حال با شما بود "-

۶۹- آنچه را که آدمی بلا و بدبختی و درمانده گی و بیچاره گی و نابودی خود می یابد حصر و حضور الهی در انسان است این صلوة (ورود) خدا در حدود بشر است حال اگر بشر هم بر این حصر و حضور وارد شود و از آن نگریزد و به غیر او پناه نبرد در مقام صلوة است . و این قلمرو جهاد فی الله است که عالیترین نوع و مرتبه جهاد و صلوة است و مصداق این امر که: اصبروا بالله ! با خدا بمانید ! و اینست که می فرماید : خدا با صابران و صادقان است. و در این ماندن با خداست که انسان زیبا می شود یعنی از محسنین می گردد و باز می فرماید که خدا با محسنین است. این صبر جمیل است : صبر زیبا کننده انسان ! آنکه با زیبا بماند زیبا می شود.

۷۰- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند هیچ رسولی را مبعوث نکرد الاّ اینکه از شقی ترین مردمان برایش دشمنانی قرار داد. هر کسی که در راه خدا جهاد می کند و در شناساندن او و راهش به مردمان تلاش می کند رسولی از جانب خداست . خاتم المرسلین بودن محمّد(ص) به معنای پایان رسالت بشری نیست بلکه کمال و

غایت هر رسالتی همانا رسالت محمّدی است و رسالت محمّدی اسوه و حجت کامله همه رسالتهاست و هر رسالتی به رسالت محمّدی می رسد .

۷۱- هر که خالصانه تر به معرّفی خدا و دین و اولیای او به مردم بپردازد و پیامش رساتر باشد قلب کفر را تحریک می کند یعنی بیدار می کند و این اشقیاء به عداوت با او می پردازند و بدینگونه بسوی خدای او می آیند تا او را انکار و نابود کنند و بدینگونه است که خدا را می شناسند . پس این عداوت و شقاوت بدترین مردمان با رسولان الهی کارگاه اصلی این رسالت و مهمترین وجه خداشناسی و حضور خدا در میان مردم است. و خدا خود رسولش را به تنهائی کفایت می کند و به یاری رسول می آید و رسولش را دیدار می کند. این دیدار غایت صلوة است که در نبرد با دشمنان خدا رخ می نماید . این ادعائی بیهوده نیست خود بنده عالیترین دیدارها و تقرّب ها را در اوج نبرد با کفار و اشقیاء و در اوج عداوت مردمان تجربه و درک نموده ام مخصوصاً عداوت و خیانت نزدیکترین کسان و یاران که تحت عنوان دوست در کنارم بوده اند . بنابراین شقاوت و خیانت یاران در این راه بمعنای غایت یاری و لطف خداست .

۷۲- همانطور که حضرت یونس در سخت ترین دوران رسالتش آنگاه که همه به او پشت کردند و تنهایش گذاشتند و در کشتی هم به دریا پرتاب شد و در شکم ماهی افتاد خدایش را دیدار کرد در شکم ماهی . عیسی با خیانت حواری خود یهودا بود که در زیر تازیانۀ خصم که استخوانهایش را می شکست و نهایتاً بر صلیب خدایش را دیدار کرد . محمّد هم در اوج سختی ها و مرارتها و خیانت نزدیکان و بخصوص همسرش به معراج رفت .

۷۳- پس صدق و صبر و صلوة مثلث یاری متقابل خدا- انسان است و قلمرو دیدار با آیات و حجّت های او در آفاق و انفس تا دیدار با جمال وحدانی پروردگار .

۷۴- پس اقامه صلوة همان واقعه صدق و صبر است . صدق با مردمان و صبر با خدا . و اینگونه است که انسان بر خدا وارد می شود . به همین دلیل است که در اکثر آیاتی که امر به صلوة شده است بهمراه صلوة امر به زکات و انفاق از بهترین و محبوبترین چیزهاست. آیا انسان در حین نماز خواندن می تواند مشغول زکات و انفاق هم باشد؟

۷۵- پس نماز یکی از صور اقامه صلوة است. و به بیان دیگر نماز خواندن مقدّمه ای بر اقامه صلوة در معنای وسیع واقعه است . و یا می توان نماز خواندن را ادعا و تئوری صلوة دانست و یا درخواستی برای اقامه صلوة . و یا می توان آنرا کروکی و نقشه و ماکت اقامه صلوة دانست .

۷۶- اقامه صلوة واقعه وحدت وجود و یگانگی انسان- خداست همانطور که سوره حمد بوضوح بیانگر دیالوگ متقابل انسان و خداست که در حدیث قدسی باطن این گفتگو بوضوح بیان شده است.

۷۷- سوءتفاهم و گمراهی عظیمی که برای مسلمین و حتی علمای دینی درباره اقامه صلوة پیش آمده است عین همین سوءتفاهم درباره تلاوت قرآن هم پدید آمده است که قرائت قرآن را بخودی خود ثواب می پندارند . در حالیکه به روایت از امامان ما آمده است که یک مؤمن در حین تلاوت قرآن و استغراق در مفاهیم آیات بایستی با خدایش دیدار کند. و این عین اقامه صلوة است .

۷۸- برای مؤمنان اهل معرفت هر عملی می تواند و باید نوع و مرتبه ای از اقامه صلوة باشد همانطور که احادیث فراوانی در این باب آمده است که مثلاً کار کردن برای مؤمنان عبادت است یعنی صلوة است. این مسئله حتی شامل حال خوابیدن هم می شود همانطور که رسول اکرم می فرماید رؤیاها بخشی مهم از نبوت هستند. و نبوّت ها هر یک به مثابه درجه ای از اقامه صلوة انبیای الهی بوده اند .

۷۹- همانطور که تفکّر و بخصوص تفکّر در نفس خویشتن هم مرتبه ای عالی از اقامه صلوة است همانطور که معرفت نفس را برترین عبادت دانسته اند (علی ع). یعنی استغراق در خویشتن بمعنای ورود بر حریم ذات است که حضور خدا در انسان است و لذا استغراق عارفانه سریعترین و نابترین اقامه صلوة است .

۸۰- همانطور که سماع عارفان هم یکی از عالیترین درجه از استغراق و اقامهٔ صلوة می باشد و بسیاری از عارفان در حین سماع به لقاءالله رسیده اند . و برخی در این حال از دنیا رفته اند . همانطور که علی (ع) چه بسا در حین سجده از دنیا می رفتند و دوباره بازمی گشتند.

۸۱- همانطور که مقام دائم الصلوة بودن مقام اولیای الهی است که مقام وحدت وجود می باشد . همانطور که فاطمه زهرا از جمله مصادیق این مقام است و درخشندگی جمال آن حضرت نشانه معراج دائمی آن حضرت است. و اینست که خداوند در حدیث قدسی با رسولش می فرماید: " ای محمّد اگر قرار نبود فاطمه را بیافرینم هیچ چیزی از جمله تو و علی را هم نمی آفریدم". زیرا فاطمه جمال صلوة است . و خداوند جهان هستی را برای عبودیت آفریده و صلوة کمال عبودیت است یعنی کمال عشق و اتحاد با خالق .

۸۲- خود محمّد و علی هم از جمله جمالهای صلوة هستند و لذا بر جمال محمّد صلوة می کنند (و نه درود و سلام) یعنی یک مسلمان محمّدی بایستی در نمازش بر جمال محمّدی وارد شود که البته از درب جمال علی ممکن است . و جمال نهائی پروردگار در کمال صلوة همان تجلّی مطلق جمال فاطمه است که در پس نقاب پنهان است .

۸۳- پس صلوة یک مسلمان سلسله مراتب ورود یک مؤمن بر جمال علی و سپس بر جمال محمّد و سپس بر جمال فاطمه است . و این مطلق صلوة است . و این سرّالاسرار صلوة است که هرگز به این وضوح بیان نشده بود .

۸۴- در قرآن کریم بوضوح آمده است که : خداوند بهمراه ملائک بر محمّد صلوة می کنند پس شما ای مؤمنان بر محمّد صلوة کنید یعنی بر محمّد وارد شوید و به او ملحق گردید و در او فنا شوید تا بقای الهی یابید .

۸۵- ماجرای صلوات فرستادن بر محمّد و مسلمین نیز یکی از علائم این سوءتفاهم و گمراهی مسلمانان و علمای دینی است . و گوئی خواندن آیه صلوة همان صلوة است . گوئی با صلوة صلوة گفتن صلوة رخ می دهد. همانطور که با نماز خواندن هم لزوماً صلوة رخ نمی دهد . و این یکی از مهلک ترین شرکها در دین محمّد است. همانطور که بسیاری خدا را همان کلمه "الله" می پندارند و این غایت شرک و بت پرستی است که بصورت الفاظ پرستی و نمازپرستی آشکار شده است .

۸۶- صلوة بمعنای " درود " نیست بلکه بمعنای " ورود " است .

۸۷- صلوة پرستی مثل در پرستی است . آیا از طریق پرستیدن درب یک خانه می توان به داخل خانه راه یافت آیا صاحب خانه همان درب خانه است ؟

۸۸- فاجعهٔ نمازپرستی در خرافاتی چون دعانویسی و رمالی و نوشتن اسمای الهی و آیات قرآن بر در و دیوار ساختمان و یا بدن بیمار و یا حتی پختن این اسماء و خوردن و مالیدن آن به بدن بیمار نشانه جنون و مالیخولیائی است که تماماً از نماز پرستی و الفاظ پرستی پدید آمده است که کمترین نمادش همانا ورد خواندن و فوت کردن است که به لحاظ تاریخی ریشه در خرافات قوم بنی اسرائیل و بت پرستی های هندو دارد .

۸۹- نمازپرستی و پرستش الفاظ قدسی یکی از کهنه ترین منابع خرافه و جهل و شرک و نفاق در همه مذاهب الهی بوده است که مکتب اصالت حماقت و جنون است . و در قرآن هم این جماعت سرزنش شده اند که "خداوند را به حروف می خوانند". بمانند وسواسی که در تلاوت قرآن پدید آمده و خود تبدیل به یک تکنولوژی و هنر و نمایش شده است .

۹۰- بنابراین مبارزه علمی – عرفانی برعلیه خرافاتی که نماز و عبادات نامیده شده اند یکی از مهمترین و شاقه ترین راههای اقامه صلوة در میان مردم است .

۹۱- برخی از علمای دینی می گویند که این معارف هر چند که حق است ولی موجب اشاعه اباحه گری و لاابالیگری در شریعت می شود و کل آداب شرع را به زیر سئوال می برد . گیریم که چنین هم شود تازه شرک و نفاق از میان برداشته شده و کفر حاصل آمده که هزاران بار برتر از شرک و نفاق است به قول خود خداوند در کتابش و صدها حدیث نبوی و علوی.

۹۲- ولی نگرانی اصلی بسیاری از روحانیون و علمای شرع در از میان برداشته شدن تجارت عظیم و مزمنی است که بر اساس جهل و خرافه و شرک و نفاق بنا شده است .

۹۳- و بیهوده نیست که در صف مقدم شقی ترین دشمنان ظهور امام زمان جماعتی از شریعت پرستان قرار دارند زیرا وجود مبارک امام زمان مصداق و تعیّن جهانی صلوة است . امام جمال صلوة محمّدی هستند . همانطور که مسیح جمال صلوة موسوی بود و بدست روحانیون یهود مصلوب شد . و همه امامان ما بدست صلوة پرستان مسموم و مقتول شدند و همه عارفان ما هم با امضای تاجران شریعت ، مرتد و زندانی و مثله گشتند .

۹۴- راستگوئی و صدق در دین خدا اساس و بستر دائمی اقامه صلوة است . و اینست که علی(ع) که صدیق اکبر است در دهها حدیث ، صدق را اساس و مقصد و رأس و محور و مبدأ و معاد دین نامیده است. و صدق فصل مشترک همه مکاتب و مذاهب الهی و بشری در جهان بوده است . و تنها معنا و ارزشی است که هنوز کسی در جهان یارای ابطالش را نداشته است لااقل به صدای بلند .

۹۵- صدق یعنی تصدیق هستی همانگونه که هست . زیرا این تصدیق همان راه رسیدن به خدا در هستی و دیدار با اوست . و اینست که رسول اکرم می فرماید " پروردگارا صورت اشیاء را همانگونه که هستند بمن بنما ". و علی (ع) می فرماید " در هر چه که می بینم اول خدا را می بینم و سپس خود آن چیز را". این همان اقامه صلوة است که غایت صدق می باشد .

۹۶- صدق همان تصدیق هستی است تا دیدار با جمال هستی در هستی . و در نقطه مقابل آن " بایستی " قرار دارد که اساس هر کذب و انکار و کفری است که منجر به تکنولوژی تبدیل و تخریب و افساد در هستی می شود .

۹۷- تکنولوژی همان تکنولوژی " بایستی " است یعنی تکنولوژی تکذیب هستی . و لذا آشکارا شاهد ظهور اشد کفر از بطن پرستندگان تکنولوژی هستیم .

۹۸- و اینست که در آستانه ظهور امام زمان بعنوان جمال صلوة شاهد ظهور اشد تکنولوژی هستیم که دجال حامی و صاحب آن است و تکنولوژی همان خر دجّال است با همه نشانه هائی که از رسول و امامان ما نقل شده و بما رسیده است.

۹۹- تکنولوژی ، ضد صدق و ضد صبر و ضد صلوة است زیرا ضد هستی است . تکنولوژی کارگاه " بایستی" است . پس وای بر نمازگزاران تکنولوژیست .

۱۰۰- صدق یعنی تصدیق هستی . صبر یعنی ماندن با هستی . و صلوة یعنی اتحاد با هستی و ظهور جمال هستی از انسان . صلوة را می توان تکنولوژی برون افکنی و ظهور جمال ذات هستی دانست از وجود خویشتن. و عبادت کل سیر این واقعه است در سه مرحله صدق و صبر و صلوة .

۱۰۱- صلوة بسان زایانیدن ذات از وجود خویشتن است . زائیدن نور ذات از ظلمات صفات .

۱۰۲- و این زایمان چند مرتبه و مرحله دارد : اذان یعنی اذن ورود ، نیّت یعنی نیّت ورود ، اقامه یعنی ایستادن بر جایگاه الهی که همان ذات خویشتن است ، رکوع که واقعه ورود است به مانند دو لا شدن جهت ورود از دربی کوتاه . و سپس سجود که بمعنای الحاق به ذات است .

۱۰۳- هر یک از این مراحل خود مقامی از صلوة است که یک انسان اهل صلوة در هر مرحله از سیر و سلوکش در آن قرار دارد و آن مقام اوست همانطور که خداوند اهل صلوة را به گروهها و مقامات قانتین و راکعین و ساجدین تقسیم بندی کرده است که این مقام وجودی هر مؤمنی در همه اعمال و افکار و اذکار و عبادات است: مقام کسی که تقاضای ورود دارد ، مقام کسی که در حال ورود است ، مقام کسی که وارد شده است و مقام کسی که با حق یگانه شده است .

۱۰۴- صلوة دو مرحله کلی دارد مثل دو قوس تکامل . قوس نزول و صعود . قوس ورود و خروج . قوس ورودش همان قوس اسلام و شریعت است و قوس خروج و صعودش هم قوس طریقت و حقیقت است که به امامت می انجامد که کمال صلوة است .

۱۰۵- ورود بر خویشتن و نزول تا ذات . و سپس خروج و عروج از خویشتن که عرصه ظهور و امامت و تجلّی است .

۱۰۶- یک مؤمن به همراه امامش بر خویشتن وارد می شود و با خدایش از خویشتن خروج می کند . این دو مرحله از صلوة است که دو مرحله از کل سیر و سلوک عرفانی می باشد که معروف به دو قوس نزول و صعود نیز هست .

۱۰۷- چون مؤمن از خویشتن زائیده شد و خروج کرد جمال ذات را در جهان بیرون دیدار می کند و دیگران نیز به درجاتی این نور جمال را از وجود خود او درمی یابند . او روشنائی بخش قلوب است .

۱۰۸- همانطور که خداوند در کتابش می فرماید " صلوة برای رسیدن به ذکر است " یعنی رسیدن به یاد قلبی خدا . و این بمعنای درک و حضور خدا در دل است و این یاد به تجلی می رسد که عرصهٔ ظهور خداست در جهان بیرون .

۱۰۹- و صلوة در صورتی به ذکر می رسد که بهمراه امام حیّ باشد در غیر اینصورت موجب نفاق می گردد و شرک .

۱۱۰- و ذکر چون به انفجار رسید به تجلّی می رسد که دیدار با جمال حق است . و این ادعائی بیهوده نیست و بنده این وقایع را تماماً آزموده و یافته ام هم در سیر و سلوک عرفانی خود و هم بزرگان این راه و مخصوصاً پیامبر اکرم و ائمه اطهار (ع) .

۱۱۱- هر گاه که هر مرحله ای از این سیر الی الله و واقعه صلوة به نقطه عطفی یا انفجار و جهش و تجلی برتری برسد بلای نوینی بهمراه صدق و صبر برتری رخ می نماید که معمولاً دارای دو جبهه درونی و برونی است: عاطفی و اجتماعی . مثلاً در حیات رسالت پیامبر اسلام معراج آسمانی آن حضرت به آسمان هفتم در شرایطی رخ نمود که از هر دو سوی درون و برون مواجه با بلا و فتنه و امتحان الهی شدند . از یک سو فتنه های کفار و خیانت و پیمان شکنی های آنان و از سوی دیگر خیانت یاران و اصحاب کبار بخصوص عداوت و دسیسه همسر محبوب پیامبر یعنی عایشه با آن رسوائی عظیم که در تاریخ به ثبت رسیده و در قرآن هم مذکور است که امتحان کبیری برای شخص پیامبر و مؤمنان بود . و اوج این بلا و امتحان قلبی و اجتماعی در رسالت و محبّت و عواطف زناشوئی یکجا بر تن و دل و جان پیامبر فرود آمد و نعره اش را به عرش خدا در آسمان هفتم رسانید و معراج واقع گردید .

۱۱۲- خداوند به رسولش می فرماید " این تو نیستی که هر کسی را دوست بداری هدایت کنی این منم که هر که را بخواهم و لایق بدانم هدایت می کنم" این پیام و اخطاری به همه مؤمنان و صاحبان رسالت معنوی در تاریخ است .

۱۱۳- چیزی تلخ تر و دردناکتر از این نیست که یک انسان صاحب رسالت معنوی از جانب عزیزترین کسان و یارانش مورد خیانت واقع شود خیانتی عاطفی و ناموسی بهمراه خیانتی برعلیه کل رسالت اجتماعی اش . خیانتی بر دل و دین از جانب کسانی که مورد بیشترین لطف و محبّت و شفاعت قرار گرفته اند . چنین بلا و فتنه و خیانتی از درون و برون اساس جهش روحانی و معراج عرفانی رسول اکرم است . این اجر غایت صدق و صبر است .

۱۱۴- صدق محمّدی چنان بود که او را گول خور بزرگی می پنداشتند درحالیکه از ستّاری او بود. و صبرش چنان بود که او را ناتوان ترین و مفلس ترین بشر می دانستند درحالیکه از غایت رحمت و محبّت او بود . و از غایت این صدق و صبر بود که غایت صلوة الهی بهمراه ملائک بر جان محمّدی فرود آمد و او را به غایت صلوة بر پروردگارش رسانید که معراج او بود .

۱۱۵- صدق بمعنای تصدیق و تسلیم و بلکه شاکر بودن بر اینهمه بلا و جفا و خیانت از همه سو می باشد و صبر به معنای تلاش برای رفع و دفع این بلا نکردن و بر آن ماندن است . این ماندن در تنهائی محض است در حین نابود شدن به مانند قیامت کبرا . و لذا براستی قیامت کبرای عارف برپا می شود که واقعه لقاءالله است . در این وادی فنا چاره ای جز الحاق به خدا نیست و جهیدن از دنیا و ورود به آخرت و ماورای طبیعت . و این صلوة ذات است و ذات صلوة و صلوة مطلق .

۱۱۶- در یک کلام صلوة محمّدی چیزی جز سیر و سلوک در عشق به خدمت و نجات خلق نیست که این عشق منجر به عشق الهی می شود چرا که " خداوند با مردم است از درون و برون ".

۱۱۷- صلوة و عرفان محمّدی تماماً صلوة و عرفان خلق است و حق از بطن و اعماق ظلم و کفر خلق آشکار می شود و لذا این صلوة وعرفان و نزول و صعود تماماً از خلق است بسوی حق و از حق است بسوی خلق . و اینست عرفان امامیه و صلوة آخرالزمان و عبادت حق در خلق . عبادت آسمان در زمین و عبادت خدا در خاک . و لذا کمال صلوة که سجود است سجده بر خاک است و در خاک است که جمال پروردگار دیدار می شود. و در این سجده است که بقول رسول ما " پروردگارم بر آسمان دنیا وارد شده است ".

۱۱۸- خدای محمّد تماماً خلقی است و آسمان محمّد تماماً زمینی است و متافیزیک محمّد تماماً فیزیکی است و صعود و عروج محمّدی هم تماماً نزولی و هبوطی است . زیرا دین محمّد دین آخرالزمان و قیامت است . و لذا نماز و صلوة و دعای محمّدی هم قلبی و باطنی و روی به اندرون است زیرا خدای محمّد از رگ گردن به آدم نزدیکتر است.

۱۱۹- پس اگر عبادت محمّدی تماماً حمد و ثنا و پرستش و تصدیق هستی است بدین دلیل است که هستی به نور پروردگار طلوع کرده است و روز به روز تابان تر می شود پس هر بایستی و آرمانی در عین هستی و نقد است زیرا خدای محمّد در آسمان دنیا (عالم ارض) وارد شده است . و لذا خدای محمّد ، جمالی است و دیدنی. و اینست که می فرماید : خدا را چنان عبادت کنید که گوئی با دو چشمان خود می بینید.

۱۲۰- پس صدّیقین همان هستی پرستان و جمال جویان و عاشقان دیدار خدا هستند در عالم خاک . و اینست که بقول ابن عربی کسی که در عشق و جستجوی دیدار خدا در همین دنیا نباشد از امت محمّد نیست . و این مذهب امامیه است که امام اولش کسی است که می گوید : خدای نادیده را نمی پرستم.

۱۲۱- و خداوند در کتابش می فرماید " چشم شما خدا را درک نمی کند بلکه این خداوند است که چشم شما را درک می کند " و در حدیث قدسی می فرماید " من چشم اشیاء هستم پس کسی نیست که مرا ببیند . کسی مرا می تواند دید که وجود محض باشد مبرا از صفات " از این دو سخن درمی یابیم که این خود خداوند است که از چشم موجوداتش خود را تماشا می کند آنگاه که صفاتی در کار نباشد که انانیّت و " من " پدید آورد زیرا "من" نمی تواند هو را ببیند . این وجود محض است که خداوند را دیدار می کند یعنی وجودی که در تسبیح و تنزیه کامل باشد و غرق در هو شده باشد برای لحظاتی. و اما آنگاه که آدمی دوباره بخودش بازگشت و دوباره "من" شد آن جمالی را که وجود محض درک کرده بود به یاد می آورد و این همان ذکر جمالی است . یعنی انسان هرگز نمی تواند خداوند را از روبرو و در حال وقوع دیدار و مشاهده کند بلکه دیدار را به یاد می آورد زیرا انسان اسیر مکان و زمان است . مکان موجب کوری او نسبت به لامکان است و زمان هم موجب غفلت او از حال است . یعنی انسان همواره در گذشته زندگی می کند بعنوان یک مخلوق و یک " من " . ولی وجود محض مبرا از صفت مبرّای از مکان و زمان است و در حال است و حال خداست .

۱۲۲- " حال " فقط احوال خداست که مبرا از مکان و زمان است . زیرا وجود محض است و انسان بمیزانی که بواسطه تزکیه نفس و تسبیح صفات ، ذکر و فنا را تجربه می کند در استغراق ذات است که خداوند حاضر و ظاهر می شود آنگاه که منِ انسانی فنا شده است . و چون منِ انسانی بخود آمد خدا را به یاد می آورد . فقط در قیامت کبراست که بساط مکان و زمان پیچیده شده است و انسان قادر به دیدار جمال الهی در حال است ولی چون آلوده به صفات و منیت است تاب تحمل این دیدار را ندارد و بقول قرآن می گوید " ای کاش خاک می بودم و سپس خود را در آتش دوزخ سرنگون می سازد با صورت " تا پاک شود و تاب تحمل دیدار خدا را داشته باشد .

۱۲۳- بنده خود چند دیداری که به لطف و نظر الهی حاصل گردید مدتها بطول کشید تا درکش کردم و به یادش آوردم . زیرا در فاصله سالهای ۸۵ - ۷۲ هجری شمسی در وادی فنای هو سیر می کردم و غرق در جهاد فی الله بودم که شبانه روز مشاهدات غیبی رخ می نمود و من نبودم تا سال ۸۵ که بخود بازگشتم یعنی سیر از حق بسوی خلق آغاز شد که در این عرصه به یاد آوردم مشاهداتم را و شروع به نوشتن و گزارش این مشاهدات نمودم و به درک عرفانی آن پرداختم مثل کسی که از یک رؤیای ده ساله بیدار شده باشد و بیهوده نیست که علی (ع) زندگی و سلوک مؤمنان در آخرالزمان را به خواب اصحاب کهف تشبیه نموده است ولی خواب اصحاب کهف بدون رؤیا بود .

۱۲۴- اگر آدمی در مشاهده و درک جهان پیش روی خودش خداوند را دیدار نمی کند و کور و غافل است به دلیل اسارتش در مکان و زمان است که بقول قرآن ، زمان اساس خسران انسان است و خسارتی بزرگتر از این نیست که انسان در حضور خدا باشد و نباشد . مرگ بر آدمی که چه غافل است. زیرا فقط مرگ است که انسان را از خواب بیدار می کند و از اسارت مکان و زمان می رهاند آنهم نه یکباره .

۱۲۵- پس آنچه را که آدمی در جهان اشیاء می بیند و لمس و درک می کند چیست ؟ رسول ما محمّد مصطفی می فرماید که " مردمان در خوابند و چون بمیرند بیدار شوند "پس آنچه که آدمی در جهان می بیند رؤیاهای اوست که نیازمند تعبیر و تفسیر و تأویل است . و کار و رسالت علوم جز این نیست البته نه علوم جزئی و فنّی ، بلکه تفکر و تعقل آنگونه که قرآن می فرماید . یعنی جهان در نزد خویشتن و در باطن خویش باید تفکر و تعقل شود تا حکمتش و علمش بصورت آیات الهی آشکار شود . یعنی آدمی هر چیزی را بایستی بعنوان نشانه ای از حضور خداوند تلقی کند و از این منظر درباره اش بیندیشد . این همان تفکری است که بقول علی (ع) از برترین عبادات است.

۱۲۶- و اما آیه یا نشانه خدا یعنی چه؟ در منطق قرآنی هر چیزی در جهان هستی از منظر حواس و ادراک کور و کر و غافل و خاسر بشری یک نشانه است و جهان هستی جهان آیات است . از جمله خود انسان هم یک آیه است منتهی بزرگترین آیه خدا در عالم ارض است یعنی نزدیکترین موجود به خداست و لذا خدا از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است و انسان خلیفه خداست یعنی درست سرجای او نشسته است و به همین دلیل او را نمی بیند چون خود اوست . و اینست که خودشناسی خداشناسی است و عالیترین عبادت است .

۱۲۷- پس اگر انسان بر جای خداست و بقول علی (ع) خداوند خودِ خود انسان است یعنی ذات و وجود محض انسان است پس تمام معجزه و کرامت و عظمت واقعه در امر شناخت است شناخت خویشتن خویش . یعنی خداوند همان نور معرفت نفس است . و اینست که انسان عارف در بالاترین مقام عبودیت پروردگارش قرار دارد و محل کمال صلوة و روزه و انفاق و حج و جهاد و امر بمعروف است او خود اسوه صلوة است زیرا غرق در خویشتن است . او دائم الصلوة است . و دائماً روزه است و هر شبانه روزی بیش از یک وعده غذا نمی خورد در تمام عمرش که امری برتر از روزه است . دست از دنیا شسته است و این کمال خمس و زکات و انفاق است و حجت خدا در میان خلق است پس خود اسوه حج و حاجی دائم الطواف است بر دور خانهٔ ذات . و موجودیت او نور امر بمعروف و نهی از منکر است . امر به خدا و نهی از غیر او . زیرا او فنای در خداست . اینان اصحاب اعرافند به زعم قرآن کریم که جوانمردانی هستند بر پل عرفات که بین دوزخ و بهشت است و بر اهالی این دو قلمرو اشراف و شهود دارند و هر کسی را به یک نظر می شناسند و مشرف بر بهشت هستند و بسیار دلشان می خواهد که در بهشت باشند ولی رسالت عرفانی آنها مانع این امر می شود. اینان از بهشت خدا گذشته اند و از اهالی رضوان می باشند . اینان هستند آیة الله و آیت کبرای پروردگار بر روی زمین .

۱۲۸- و اینست که بی امام را صلوة نیست زیرا مؤمن نمازگزار بایستی متمرکز بر جمال امام شده و در او فنا شود تا حضور خداوند را دریابد . فنای در جمال امام است که نفس نمازگزار را صفت زدائی می کند و به مقام وجود مطلق می رساند و از این مقام است که خداوند از چشم نمازگزار بر خود آشکار می شود و خود را دیدار می کند و در این دیدار نمازگزار فناست از منیّت خویشتن . و لذا این دیدار را پس از نماز و در وادی ذکرش به یاد می آورد .

۱۲۹- اینست که در قرآن کریم می خوانیم که " بدانید که نماز برای ذکر است و ذکر خدا برتر از نماز است" و لذا نمازگزار پس از نمازش بایستی مدتی مشغول تأمل و به یاد آوردن نمازش باشد . در اینجا ذکر بمعنای یادآوری نمازی است که پشت سر نهاده است . بدون این یادآوری نماز هیچ ارزشی ندارد .

۱۳۰- اینست که اصلاً کل زندگی یک مؤمن و سالک الی الله جز ذکر و یادآوری آنچه که گذشته است ارزش دیگری ندارد زیرا در این به یاد آوردن است که پرده مکان و زمان دریده می شود و واقعه کشف حجاب می گردد . این همان معرفت نفس است که منجر به معرفت ربّ می شود .

۱۳۱- تمام زندگی یک مؤمن و سالک عبادت است و لذا ذکر و یادآوری هر برگی از زندگیش کشف و شهود است و خداشناسی . در اینجا معرفت نفس تماماً عبادت شناسی است یعنی به یادآوردن خدا در خویشتن در لحظات عبادات گذشته . و همه احوال و اعمال و خطورات و رؤیاهای یک مؤمن عبادت است .

۱۳۲- مؤمن بر جای خدا نشسته است و عبودیت همانا پرستش این مقام است ولی ذکر و معرفت نفس بمعنای برخاستن از جای خداست تا بتواند خدا را در خود به یاد آورد . عبادت واقعه از خود رفتن است و ذکر و معرفت نفس هم به معنای بخود آمدن است . کل سیر و سلوک عرفانی جریانات از خود رفتن و بخود آمدن است. از خود فنا شدن و دوباره در خود بقا یافتن . مرحله اول قلمرو مشاهده است و مرحله دوم هم قلمرو درک مشاهده است .

۱۳۳- پس عبادت بمعنای پرستش و عشق ورزی با پروردگار واقعه از خود فنا شدن و از خود رفتن است و ذکر و معرفت نفس هم بخود بازآمدن و دریافتن واقعه است . پس صلوة ، عشق ورزی است و ذکر هم معرفت بر این واقعه . و لذا صلوة بی ذکر بیهوده است همانطور که عشق بی معرفت .

۱۳۴- پس ذکر و معرفت نفس حق صلوة و عبادت است و بدون آن جز جنون حاصل نمی آید و مصداق وای بر نمازگزاران بی ذکر و عرفان است .

۱۳۵- حاصل عبادت بی معرفت جز خرافه و مالیخولیا و نفاق نیست و وسواس ناس و خناس و اجنه و شیاطین .

۱۳۶- و اصولاً نماز و عبادت انسان بی امام حاصلی جز نفاق و گمراهی ندارد .

۱۳۷- یک زن روسپی بعنوان بیمار به من رجوع کرده بود که دارای بیماری جلدی وحشتناکی بسان جذام بود . این زن هرگز نمازش قضا نمی شد و بلکه نماز شب می خواند و همه مستحبات را بجا می آورد . در حالیکه در قرآن می خوانیم که اقامه صلوة موجب دوری از فحشاء و منکرات می شود ولی برای این زن توجیه و تقدیس روسپی گری و زنایش بود و بدون نماز قادر به ادامه روسپی گری نمی بود . نمازش را ترک دادم بیماریش شفا یافت و روسپی گری هم پایان گرفت و آنگاه ایمان آورد و تا به امروز هنوز شهامت اقامه صلوة را نیافته است و در آرزوی اقامه صلوة مؤمنانه و پاک و بدون مرض و روسپی گری است . در واقع این زن به ذکر و معرفت نفس رسیده است که مقامی برتر از صلوة است که خود فرمود : بدانید که صلوة برای ذکر است و ذکر خدا برتر است.

۱۳۸- روزی مولوی قبل از دیدار با شمس تبریزی در بازار دمشق می گشت که بناگاه پیرمردی حمال سراسیمه بسویش شتافت و گفت : یا شیخ یک مسئله شرعی دارم پاسخم را می دهی ؟ مولوی با حالتی ناباورانه و مشکوکی گفت اگر بدانم . پیرمرد حمال پرسید : آیا مقام نبی در نزد خدا برتر است یا مقام ولی؟ مولوی با حالتی خشمگین گفت : این مسئله ملحدانه را از کجا آورده ای که سراسر فتنه است معلوم است. ولی خاک پای نبی هم نمی شود این چه سئوالی است دیگر این مسئله را بر زبان نیاور . پیرمرد حمال گفت: آیا مطمئن هستی ؟ و بناگاه در جمعیت بازار محو شد . ولی طوفان اندیشه مولوی آغاز شد تا چند سال بعد این پیرمرد را در بازار دمشق پیدا کرد و دست بدامنش شد که : ای پیرمرد مرا دریاب که ایمانم از دست رفته است این چه آتشی بود که در جانم افکندی . او شمس تبریزی بود .

۱۳۹- معمّای تشابه و تفاوت و مهتری و کهتری بین نبی و ولی از مسائل کلیدی عرفان اسلامی بوده است و شاید بتوان آنرا مرز افتراق فکری بین طریقت و شریعت یا فقاهت و عرفان دانست .

۱۴۰- برخی از عارفان بزرگ بر این باورند که نبی می داند که نبی است و صاحب نبوّت و رسالت ناشی از آن است و اما " ولی " نمی داند که ولی است و دارای ولایت و رسالت ناشی از آن است : به استثنای ائمه دوازده گانه شیعه که دارای نص ولایت و امامت از نزد پدران خود بوده اند که موسوم به مُهر ولایت است همچون مُهر نبوّت .

۱۴۱- حدیثی منسوب به رسول اکرم است که اکثر اهل شریعت آنرا جعل می خوانند و آن اینکه : آنجا که انبیاء به پایان می برند اولیاء آغاز می کنند . این حدیث برتری مقام اولیاء را نشان می دهد . و حدیث دیگری باز منسوب به رسول اکرم دال بر همین ادعاست که : در آخرالزمان مؤمنانی از امت من پدید می آیند که مقامشان در نزد خدا از انبیای سلف (یا انبیای بنی اسرائیل) برتر است یعنی از موسی و عیسی هم برتر است و از داوود و سلیمان نیز .

۱۴۲- و برخی می گویند عدم خودآگاهی اولیای الهی بر ولایت خویش دال بر مقام پست تر آنان نسبت به انبیای الهی است که دارای خودآگاهی درباره مقام و رسالت خویش هستند که دال بر یقین الهی است و مقام یقین برترین مقام است .

۱۴۳- آنچه که در اولیای الهی تمایز ویژه آنهاست نسبت به انبیای الهی مقام عشق آنهاست نسبت به پروردگار. یعنی انبیاء ، برگزیده خدا از بدو کودکی و بلکه از عالم ذر و رحم مادر می باشند ولی اولیای الهی چنین نیستند و لذا دارای مقام عصمت ذاتی نمی باشند و پرورده جهاد و عشق و قماربازی خویش با حقیقت و خداوند می باشند . اولیای الهی برعکس انبیای الهی ، بواسطه خدا برگزیده نشده اند بلکه خودشان خداوند را برگزیده اند بر خویشتن . و تمام حیات و هستی و دل و دین و دنیای خود را در قمار عشق با او باخته اند و

خوشنودند بی هیچ عهد و وفائی متقابل و بی هیچ سند و مدرک و ادعا و یقینی ملکوتی بواسطه ملائک که این مقام و رسالت را به آنها القاء نمایند که از بابت حمایت الهی مطمئن باشند . پس ولایت تماماً عشق یکطرفه بنده به خداست بی هیچ تضمینی .

۱۴۴- بی تردید در مقام اختیار و انتخاب بشری و ارزشهای انسانی ولایت مقامی برتر از نبوّت است چون عشقی یکطرفه و ادعائی از سوی انسان به خداست که یک ولی با اینکه همچون نبی و بلکه برتر از او تمام هستی خود را وقف خدا و حقیقت و خدمت به خلق می کند ولی هرگز اطمینان ندارد که این راه حق است یا نیست و آیا به رضای خداست یا نه . و آیا در هر مرحله ای درست عمل می کند یا نه . زیرا هیچ حجت بیرونی و محسوس مثل وحی یا جبرئیل و فرشته ای از سوی خدا بسویش نمی آید و او فقط بواسطه معرفت نفس خویش و عقل و ایمانش این راه را یک تنه طی می کند . و چون حجت بیرونی و معجزه و یاری آشکاری از جانب خدا نیست مردمان و معاندان هم او را چون نبی باور نمی کنند زیرا عامه مردمان عقلشان به چشم آنهاست.

۱۴۵- نور هدایت نبی همانا وحی و فرشته است و نور هدایت ولی عشق و معرفت اوست . عامل هدایت نبی بیرونی است و عامل هدایت ولی باطنی است پس از یقین بسیار کمتری برخوردار است و همواره بر سر ایمان و عشق و معرفت خود چون بید می لرزد و برای بالاتر بردن ضریب اطمینان و یقین مجبور است مستمراً بر خود سخت بگیرد و چه بسا بخود ستم کند . و این آیه در قرآن به تفسیر برخی عارفان این نوع اولیای الهی را مخاطب ساخته است که : ای مؤمنانی که بر نفس خود بسیار اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نباشید که خدا همه گناهان شما را می بخشد.

۱۴۶- اکثر آیاتی که در قرآن خطاب به مؤمنین آمده است اولیای الهی می باشند و نه مؤمنان عرفی و عادی در جامعه .

۱۴۷- اولیای الهی در حد کمال خود همان عبادالله المخلصین در قرآن می باشند یعنی عاشقان خالص یا عابدان مخلص . که مظهر اراده خدایند و خداوند آنها را مسئول اعمال خودشان نمی داند و خودش را مسئول اعمال آنها نامیده است که با خدا بی حسابند و خدا هم با آنها بی حساب است و اجری که به آنها اعطا می کند فوق حساب است و اینان حساب قیامت ندارند زیرا قیامتشان در دنیا برپا شده است و در حیات دنیا در جنّات نعیم هستند و از دست خدا رزق می خورند.

۱۴۸- عبادالله المخلصین در قرآن که از وسوسه شیطان مبرا هستند در مقامی برتر از اکثر پیامبرانند زیرا پیامبران از وسوسه شیطان مبرا نیستند و خداوند در کتابش انبیاء را از شیطان مبرا نکرده است بلکه عبادالله المخلصین را از وسوسه شیطان منزه نامیده است و البته برخی از انبیاء هم به چنین مقامی رسیده اند که مقام امامت است مثل ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد .

۱۴۹- نبوت ، مقام وجودی انسان در قلمرو معرفت و معنویت نیست بلکه برگزیده گی از جانب خداست . و لذا در قرآن آشکارا شاهدیم که خداوند پیامبران خود را هم عذاب می کند و بلکه شدیدتر عذاب می کند و لذا پیامبر اسلام در خطبه ای می فرماید که : بخدا سوگند نمی دانم که با مرگم بر دوزخ وارد می شوم یا بر بهشت. و همچنین می خوانیم که خداوند به برخی از پیامبرانش می فرماید که شیطان شما را لمس کرده یا وسوسه نموده و یا نزدیک بود که وسوسه کند. ولی عبادالله المخلصین چنین نیستند و شیطان بر آنان نزدیک نمی شود به قول خداوند در کتابش. و خداوند راست می گوید .

۱۵۰- آیا براستی عبادالله المخلصین یا پرستندگان عاشق چه کسانی هستند و چه علائمی دارند ؟

۱۵۱- عبودیت یعنی بنده گی . و اخلاص یعنی عشق . زیرا اخلاص بمعنای پاک بودن از غیر است و آنکه به خویشتن خویش رسید و از هر چه دنیا و اهلش پاک شد به وجود محض و ذات که حریم خداست رسیده است و

او عاشق است و بنده گی او هم عاشقانه است و نه از روی ترس و اکراه و طمع بهشت یا هراس از دوزخ یا هر حساب دیگری .

۱۵۲- عشق بخدا در نقطه مقابل عشق به بشر است . زیرا عاشق خداوند از کل جهان برون پاک است درحالیکه عاشق یک بشر تمام وجودش بواسطه یک غیر اشغال شده است و یک موجود تسخیر شده و مجنون و بی اراده است و بازیچه . یعنی انسان در غایت به خود رسیدن و از غیر خود پاک شدن است که در ذات به خدا می رسد و بر او عاشق می شود در خویشتن . ولی عاشق به غیر خویش درست به عکس است . پس عشق الهی یک عشق مطلقاً خودی است و حاصل در خود فنا شدن و استغراق در ذات است ولی عشق بشری حاصل از خود بیگانه شدن و مالیخولیاست .

۱۵۳- و امّا خداوند درباره عبادالله المخلصین می فرماید که اینها مسئول اعمال خود نیستند و خدا مسئول اعمال آنهاست و خداوند بواسطه اعمالشان آنها را محاسبه نمی کند زیرا از دنیا و اهلش پاک شده اند و از بابت اعمال خود هیچ سودی در جهان بیرون متصور نمی شوند و چه بسا تماماً ضرر و خطر از بیرون آنها را تهدید می کند . آنهم نه به امر مستند خداوند همچون وحی سمعی یا ملکوتی و جبرائیلی . بلکه به قمار عشق محض .

۱۵۴- بنابراین اولیای الهی که از خاندان عصمت و طهارت نیستند و دارای نص امامت نیستند در نزد خداوند مقامی برتر از انبیای الهی و بلکه امامان دوازده گانه دارند و لذا مقام عبادالله المخلصین در قرآن که مقام اینهاست برترین مقام و تقرّبی است که درباره هیچ پیامبری هم نیامده است . و این مقامی ورای نبوّت و امامت منصوص (امامان شیعه) است که البته برخی انبیاء و همه این ائمه اطهار (ع) دارای این مقام بوده اند که برخاسته از برگزیدگی آنها نیست بلکه حاصل جهاد عاشقانه آنها با خداوند است همچون ماجرای ذبح اسماعیل بدست ابراهیم که امری بواسطه وحی یا فرشته ای نبود و لذا ابراهیم دچار تردید شده بود که مبادا القای ابلیس باشد . و این عمل او که عملی ورای نبوت او بود موجب ارتقای او به مقام امامت و عبادالله المخلصین شد که امری جدای نبوت است و برتر از آن به لحاظ موقعیت بشری و نه مقام الهی . این عشق ورزی و قمار عشق انسان با خدایش می باشد که عالیترین نوع عبادت و صلوة است .

۱۵۵- و لذا اقامه صلوة اولیای الهی همچون ذبح اسماعیل است .

۱۵۶- پس واضح شد که صلوة خواندنی به مثابه شعاری برای اقامه صلوة است مثل شعارهائی که انسان در خیابان برای آزادی و عدالت می دهد که موجب آزادی و عدالت نمی شود بلکه دعوی و طلب آن است . همانطور که حج هم بمعنای صاحب حجت شدن نیست بلکه شعار آن است . حاجی حقیقی همانا ابراهیم و اسماعیل و هاجر بودند و یک حاجی شعاری و شعائری در حقیقت این مراسم نمادین را انجام می دهد تا انشاءالله بعداً ابراهیم وار و هاجروار و اسماعیل وار زندگی کند . اینها فریضه اند یعنی مفروض هستند و فرض شده اند . نماز خواندن هم یک فریضه و فرض و نمایش است برای اقامه صلوة واقعی . برای همین است که در روایت داریم که امام زمان قیام جهانی اش را با یک اقامه صلوة آغاز می کند و در واقع ظهور جهانی امام یک اقامه صلوة جهانی است .

۱۵۷- آن اقامه صلوة که انسان را از فحشاء و منکرات بازمی دارد ورود بر یک پیر معرفت به مثابه امام حیّ است و ورود پیر بر باطن یک مؤمن است که دلش را از فحشاء و منکر مصون می سازد و امیال شیطانی را می زداید . و لذا وادی عرفان عملی و سیر و سلوک عرفانی را وادی سر سپردن و دل دادن به امام زنده ای گویند که یکی از عبادالله المخلصین است که خود محل اراده حق است و لذا دل دادن به او عین دل دادن به خداست . و این است صلوة واقعی . و مابقی صلوة مفروض و فریضه ای است .

۱۵۸- همانطور که شهادتین جاری کردن آغاز مسلمانی است و نه تمام مسلمانی . نماز خواندن هم آغاز اقامه صلوة است نه تمام آن .

۱۵۹- حال از این دیدگاه می توان به راز و خواص اقامه صلوة در قرآن کریم که دهها بار تکرار شده است بهتر پی برد و درباره اش اندیشید و آیات مربوطه را فهمید و تدبیر نمود .

۱۶۰- در قرآن کریم سخن از نمازی است که در قلوب برخی مؤمنین نوشته می شود به امر خدا . این همان تبدیل صلوة به ذکر است و مقام دائم الصلوة شدن است به مصداق سخن بابا طاهر ما که : خوشا آنان که دائم در نمازند !

۱۶۱- عشق الهی کمال خرد و خودآگاهی و معرفت و ذکاوت را بهمراه دارد درحالیکه عشق به بشر کاملاً معکوس و عقل را زائل می سازد . پس عبد خالص از مدهوشی عمل نمی کند بلکه عملش فوق حساب دنیاست و نفسانیت دنیوی را پیروی نمی کند و بلکه از امری از اعماق ذاتش تبعیّت می کند که چه بسا فوق علیّتی است و آنی و السّاعه روی می نماید . و این نوع اقدامات الساعه عین اقامه صلوة است در درجات ورود و اذن دخول به پرده ای برتر و عمیق تر در حریم ذات بسوی قلب ذات که نقطه اولی و ازلی وجود و همان هسته مرکزی وجود مطلق است . و چه بسا بناگاه خداوند در درجه ای از تجلی در جهان بیرون رخ می نماید به مصداق این حدیث که : من چشم چیزهایم و چیزی مرا نمی بیند چون جز من چشمی نیست الا آنکه به مقام وجود محض رسیده باشد .

۱۶۲- هر اقامه صلوة که به مثابه یک عمل ابراهیم وار و اسماعیلی و هاجری است به مانند جهشی بسوی هسته مرکزی وجود محض در ذات است و جهشی در تقرب الی الله است برای اولیای الهی و نزدیکی به امام است برای مؤمنان دارای پیر طریقت .

۱۶۳- عبودیت به بند کشیدن خویشتن است در برون و اندرون هزار توی نفس که مرحله به مرحله در هر قدم و اقدامی واقعه ایاک نستعین را دقیق تر و تنگتر و کاملتر می سازد بر پل صراط المستقیم که در درون و برون جز او نیست و حتی بدن تو هم به کارت نمی آید و بلکه مزاحم کار است و همه یارانت نیز اگر جفاکار نباشند خود سربارند در این واقعه .

۱۶۴- مگر نه اینکه هر اقامه صلوة به نیّت تقرّب الی الله است . پس هر عمل و اقدامی که تو را بی چاره تر و بیکس تر سازد و بی یار و یاورتر که گاه حتی مرگ هم مددی نرساند و جز او که ممکن کننده محالات است دادرسی نتواند باشد . اینست مصداق ایاک نستعین که حاصل ایاک نعبد است یعنی به بند کشیدن خویشتن در کاری خطیر که جز خدا مخاطبی ندارد و جز او را خوش نمی آید و اگر این کار و قمار بزرگ برای خدا به هدف نرسد همه چیز از دست برود چه بسا حتی خود ایمان و عشق و عهد و وفا زائل شود و آدمی نتواند از پس امتحانش برآید و هیچکس برایت نماند حتی خود خدا . و حتی آبروی عشق هم برود . نه اصل بماند و نه فرع . و با اینحال این کار را به انجام رسانی تا ذرات بدن و روان و دل و جان و مغز و اعصاب و ذات و صفات تو سمفونی ایاک نستعین سر دهد : فقط تو و از تو یاری می جویم چون جز تو هیچ نیست در این معامله و قماری که دوست دارم برای تو به انجام برسانم و نمی توانم که به انجام نرسانم : فقط تو !

۱۶۵- کسی که سمت و سوی زندگیش به مقصد " فقط تو " نباشد یعنی به نقطه ای که مستمراً جز خدا نماند و ایاک نستعین مصداق نیابد در هر گامی به درجه ای ، ایاک نعبد ادعائی دروغین است و این مصداق نماز سهوی و ریائی است که منجر به فویلٌ للمصلین می شود که : وای بر شما نمازگزاران دروغگو که دست و دلتان به صد سو دراز است و آنگاه می گوئید ایّاک نستعین (فقط از تو یاری می جویم) .

۱۶۶- می دانیم که هم به لحاظ معنا و هم دهها روایت از رسول و امامان قلب قرآن و نماز سوره حمد است و قلب سوره حمد هم ایّاک نعبد و ایّاک نستعین است . که ایاک نعبد به بند کشیدن خویش است از عشق و معرفت و برای رضای حق . و ایاک نستعین هم در این بند و محاق و بی چاره گی محض جز از او یاری نجستن است. یعنی شرایطی که جز اوئی اصلاً نباشد بلکه تو خودت هم نه تنها نتوانی خودت را یاری دهی که بلکه مزاحم یاری خودت باشی و بلکه تو خودت بند خود باشی و در بند خویشتن خویش افتاده باشی برای عشق به حق و

حقیقت . و جز فنای خودت راه نجاتی نداشته باشی . اینست آن اقامه صلوة عباداالله المخلصین. اینست عبودیت عاشقانه و عارفانه .

۱۶۷- نمازی که چنین پشتوانه ای از واقعیت و عمل و جهاد را در زندگی با خود بهمراه نداشته باشد نماز سهوی و ریائی است و موجب نفاق و جنون می شود که عذاب آن است .

۱۶۸- خداوند در کتابش می فرماید که اگر یاری کنید خدا را یاری می کند شما را. این یاری بشر به خدا همانا به بند کشیدن خویش است برای او . و یاری خدا به بشر هم آشکار کردن خود است در درجات تجلّی به صفات ذات تا جمال .

۱۶۹- در حقیقت کل اقامهٔ صلوة گفتگوی انسان با خدا دربارهٔ این یاری متقابل است یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین ! پس ماجرائی عاشقانه است . و اگر واقعه و عملی یاری گرانه برای خدا نباشد این گفتگوئی سهوی و ریائی و مهمل است پس نماز خواندن گفتگوئی درباره یک چنین واقعه و یاری متقابل است .

۱۷۰- پس در حقیقت اقامه صلوة نوعی از زیستن مؤمنانه و عارفانه و عاشقانه است که نماز خواندن بخش گفتگوئی و شفاهی و کلامی آن است یعنی فرع بر اصل صلوة است که عمل است یعنی عمل عبادی و به بند کشیدن برای خدا .

۱۷۱- احتمالاً می گوئید که " شما چقدر همه چیز را سخت می گیرید و محال می سازید بگذارید مردم همین نماز را بخوانند و لااقل روزی چند بار کلمه الله را بر زبان آورند بهتر از هیچ است . سنگ بزرگ علامت نزدن است وو... و شما با این حرفها دین و عبادت را ناممکن می کنید وو ... ".

۱۷۲- ما از عبادت صدیقین حقیقی سخن می گوئیم تا نشان دهیم که اگر نماز ما بیهوده و بلکه نتایج معکوس ببار می آورد علت از عمل و بی فکری ماست نه از اصل شریعت و احکام دین . بی تردید این صلوة صدیقین و علیین و اولیای الهی است و مخلصین . کمترین خاصیت این حرفها اینست که علت ناکارآمدی دین و عبادات خود را درک می کنیم و تکلیف خود را با دین و عبادات روشن می کنیم و اگر به اخلاصی نرسیم لااقل از شرک و نفاق که بدترین وضعیت است نجات می یابیم و کافرانی بی ریا و دانا می شویم که به رحمت خدا بسیار نزدیکتر است از نفاق و جنون دینی و خرافات .

۱۷۳- انسان باید اول صلوة را اقامه کرده باشد در زندگی و سپس بخواند . و بیهوده نیست که در قرآن اصلاً سخن از نماز خواندن نیست بلکه برپا نمودن واقعه ای است ، بمانند قیامتی است همانطور که قیامت و اقامه به لحاظ لغت از یک ریشه است : قیام کردن برعلیه خویشتن !

۱۷۴- ایاک نستعین و به بند کشیدن خویش برای کسی که فاقد امام و پیر است حداکثر به ریاضت می انجامد که عموماً بقول قرآن به فسق و نفاق می کشد و یا موجب کبر و غرور دو صد چندان می شود و نتیجه معکوس به بار می آید . اینست که کسی که امام ندارد صلوة ندارد زیرا جهاد و معرفت ندارد و عبد نیست .

۱۷۵- اقامه صلوة محصول جهاد اکبر و نبرد برعلیه نفس خویشتن است که البته در هر گام و مرحله ای بازتاب بیرونی و اجتماعی هم دارد که بصورت مبارزه برعلیه انواع جهل و نفاق و ستم و زور و خفقان و نژادپرستی و دزدی و حرامی است که از خانواده شروع می شود و تا حکومت و ابرقدرتهای جهانخوار توسعه می یابد . پس جهاد اکبر و جهاد افضل دو روی یک سکه است . پس اقامهٔ صلوة یک عمل شدیداً درونی و فردی است و توأمان واقعه ای اجتماعی – سیاسی – اقتصادی – جهانی – فرهنگی هم می باشد . زیرا هر ظلم و ظلمتی از نفس یک سر نخ و جلوه بیرونی هم دارد که جولانگه نفس در جهان است در خانواده ، جامعه و جهان و حکومت ها .

۱۷۶- اینست که اقامه صلوة امام زمان همان نهضت و انقلاب جهانی اوست که برای خود او ظهور است و برای جهانیان هم حضور و بیداری و عدالت است .

۱۷۷- اینست که علی (ع) می فرماید دورانی فرا می رسد که مساجد کانون منافقان است و مؤمنی در آن وارد نمی شود زیرا مردم به بهانه غیبت امام زمان از اولیای الهی و اصحاب اعراف (عرفا) اطاعت نمی کنند و به نفاق دچار می شوند که اشد کفر است . در حالیکه در دوره غیبت امام ، اصحاب اعراف همان اولیای امام زمان و جانشینان اویند . و پیروی از مراجع تقلید بواسطه رساله ها سراسر شرک و نفاق و ریاکاری است درست مثل پیروی از قرآن بدون وجود رسول و امام .

۱۷۸- گویند عابدی که عمری در نماز و ورد زیسته بود از دنیا رفت و بعد به خواب مریدی آمد که : از همه عبادات فقط دو رکعتی که سالها پیش از این در اضطراری شدید خواندم اجابت شد و مرا نجات داد و بر آخرت راهم دادند و در برزخ نماندم . این همان دو رکعتی بوده که ایاک نستعین را تحقق بخشیده است از فرط ایاک نعبد . و این تنها صلوة بوده که اقامه شده و فقط خوانده نشده است .

۱۷۹- اقامه صلوة در صورت ظاهر هم برپا شدن و قیام کردن است برای خدا و در مقابل او و رو در روی او ایستادن و جز او را نخواندن از فرط شدّت ایاک نعبد به ایاک نستعین رسیدن و به صراط المستقیم که همان اقامه قامت قیام کننده است دست یافتن و او را در ذات این قامت دیدن در مقابل روی خویش . و فقط در چنین صورتی است که می توان خدای را چنان عبادت کرد که گوئی او را می بینیم .

۱۸۰- رسول ما می فرماید اگر عبادت خالصانه و با معرفت باشد می توان کوهها را جابجا کرد. و ما به پیروی از او می گوئیم که می شود کائنات را از میان برداشت . چگونه ؟

۱۸۱- امام زمان با دعائی قیامت کبرا را بر پا می کند همانطور که محمّد و علی به یاری یکدیگر زمان را به آخر رسانیدند و بشریت را وارد قیامت پنجاه هزار ساله نمودند . و اینها بدست نبود بلکه با دعا بود با دعای دست دل بود . آدمی با دستش می تواند عالم هستی را زیر و رو کند زیرا انسان تکیه گاه کائنات است و قطب عالم امکان .

۱۸۲- متأسفانه خواسته ها و دعاهای آدمی بس حقیر و فقیر و صغیر است آنهم بس سست و بازیگرانه که با اینحال همه خواسته هایش در طول عمرش اجابت می شود که تازه اینهم یادش می رود که اجابت شده است و همواره کافر و منکر است و جز خر حمالی هنری ندارد .

۱۸۳- آنکه او را اراده کند و این دعایش را که بما آموخته پیروی کند که : ادعونی استجب لکم (مرا بخوانید تا جوابتان بدهم) همه چیز را اراده کرده است و کل اراده خود را محقق ساخته است آنکه او را به خانه وجود خویش به میهمانی بخواند وجود مطلق خود را اراده کرده است که : خدایا بیا در من بنشین و مرا از شرّ من برهان و من باش و مرا برای خودت بخواه که من خودم را برای خودم نمی خواهم چون نمی دانم که خود را چه کنم و چه بخواهم از خودم . من بر روی دو دست خودم سخت باد کرده ام بیا و مرا از دستم بستان .

۱۸۴- و اینگونه است که او یا خودش مرا به بند عبودیت خود می کشاند تا جز او نخواهم و یا امامی بسویم می فرستد تا مرا به بند عبودیت بکشاند و یاری دهد .

۱۸۵- " انس و جن را نیافریدم الا اینکه مرا عبادت کنند ". انس فقط انسان نیست بلکه عالم محسوسات است که با آن انس داریم و جن هم عوالم غیب و نامحسوس است . یعنی جهان فیزیک و متافیزیک هر دو را به قصد عبادت آفریده است یعنی عالم هستی عینی و غیبی هر دو عابدند که هستند و عبودیت آنها همان موجودیت و خلقت و گردش و حرکت و جنبش درونی و برونی آنهاست . جز عبودیت نیست .

۱۸۶- عبودیت هستی همان موجودیت و عرصۀ ظهور عالم وجود به قلمرو محسوسات و جمال است و این پرستش و عشق ورزی با خداوندگار است تا آنجا که بالاخره کل عالم هستی عرصه آشکاری جمال واحده او می شود در قیامت کبرا . و این کمال خلقت و مقصود هستی است و مطلق عبودیت .

۱۸۷- اگر جز او نبوده و نیست و نخواهد بود پس این خود اوست که خود را می پرستد و این خودپرستی او عرصه خلقت جهان است جهان هستی خودپرستی خداست و این خودپرستی او عین کرامت و رحمت و ایثار و بخشش اوست به عدم . که عدم هم ایده ای بود در نزد او که از عشق او به ظهور خودش بوجد آمد و به وجود آمد و آئینه جمال او شد تا او را به او بنمایاند تا جمال خود را تماشا کند و غرق در مستی شود از زیبائی خودش . و این زیبائی و مستی اش را نیز به ذات عدم بخشید که آدم شد .

۱۸۸- پس عبودیتی نیست الا همان واقعه خلقت و شدن و رفتن بسوی ظهور مطلق یکدانه که باز جز او نباشد.

۱۸۹- پس عبودیتی نیست جز تلاش برای آئینه شدن در دست او . زیرا ذات عدم که آدم است قرار است آن آئینه باشد . و آئینه باید از موجودیت پاک شود و هیچ نقشی نپذیرد تا او را در خود بنمایاند . و این واقعه همان عبودیت مخصوص آدم است . پاک شدن از بودن و شدن و چیزی بودن . و این یعنی عبادت و یاری او .

۱۹۰- عدم را به وجود آورد و ذات عدم را که دیگر مطلقاً میلی به وجود نداشت و در عدمیت خود مطلق بود و عدمیت خود را می پرستید در روز آخر خلقتش به زور به وجود آورد و نامش را آدم نهاد و او را بدلیلی که گفته شد صاحب اختیار نمود تا اگر نمی خواهد او را نپرستد و عابد نباشد و برای خودش موجودی جداگانه و مستقل از هستی باشد . یعنی کافر باشد .

۱۹۱- خداوند می خواست برای خودش خلیفه برگزیند پس می بایستی این خلیفه صاحب اختیار باشد تا به عشق و آزادی خویش تن به این خلافت الهی بدهد . و اولیای الهی کسانی هستند که این خلافت را برگزیدند . انبیاء برگزیده خدایند و خدا هم برگزیده اولیای خویش است .

۱۹۲- اولیای الهی حدود وجود خویش را در هم شکستند که خداوند در ایشان جای گیرد و خلافت ممکن شود و خدا معرفی گردد و با خود دیدار کند . این عبادت مخلصین و صدّیقین است .

۱۹۳- در هم شکستن حدود وجود همان در هم شکستن منیّت فردی است که در جهان بیرون در هم شکستن مالکیت های مادی و معنوی و عاطفی و تاریخی و طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و نژادی است تا در هم شکستن تن و غرایز و حواس . این خرابات قلمرو تجلی نور خداست که بقول حافظ شیرازی " وه عجب بین که چه نوری زکجا می بینم " .

۱۹۴- و در این میان هیچ دژی مستحکمتر و هولناکتر و کافرتر و شقی تر از دژ نژاد و وراثت و خاندان و عواطف فامیلی نیست و نخستین کسی که همه برج و باروهای این دژ را در هم شکست و به مقام عبودیت مطلق رسید ابراهیم (ع) بود .

۱۹۵- از آنجا که مؤمنین و اولیای الهی کانون کمال مهر و محبّت الهی هستند لذا محبّت و لطف آنها به مردم و خاصه اطرافیان و نژاد خود به همین میزان شدید و عمیق است و لذا رهائی از اسارت آن سخت تر و گاه تراژیک است همچون ابراهیم که با پدر خود جنگید و همسرش را تبعید کرد و پسرش را ذبح نمود .

۱۹۶- محبّت مؤمن به کافر همواره فاجعه بار و تراژیک بوده است و کافرانی که از محبّت مؤمنان و اولیای الهی برخوردار می شوند در کفرشان شقی تر و عدوتر می شوند و اشد عداوت خود را با دین خدا آشکار می کنند مخصوصاً که این کافران از نژاد باشند . همچون ماجرای عقیل برادر علی (ع) یا عایشه همسر محبوب پیامبر اسلام که بزرگترین خیانت ها را برعلیه نبی و امام روا داشتند .

۱۹۷- بنابراین بزرگترین جهاد اکبر و عبادت یک مؤمن در رابطه با همسر و فرزند و والدین است زیرا اینان شقی ترین دشمنان ایمان هستند همانطور که خداوند در کتابش متذکّر شده است.

۱۹۸- اینست که یک مؤمن حتی در مقام ولایت و امامت هم قادر به هدایت عزیزان خود نیست " مپندار آنان را که دوستشان داری هدایت توانی کرد". قرآن – زیرا آنان خود را شریک خدا می دانند و بلکه خداوند را هووی خود می یابند و در جنگ روبرو با خدا قرار می گیرند که بصورت انکار ایمان و عبودیت مرد حق آشکار می شود . نژاد ، خصم درجه یک عشق الهی در مردان خداست . و نبرد با نژاد به مثابه هسته مرکزی جهاد اکبر و عبودیت می باشد . و نبرد با نژاد البته لطیف ترین و پیچیده ترین نبردها در قلمرو عبودیت است . این نبرد در دل خویشتن است که خانه خداست و این خانه بایستی از هر غیری پاک شود تا خداوند بر آن وارد شود و تا زمانیکه هنوز اثری از غیر در دل است خداوند وارد نمی شود .

۱۹۹- مردان خدا عاشقند بر عالم و آدمیان . و طبعاً بر نزدیکان خود عاشقترند . و این بزرگترین حجاب و جهاد آنها در رابطه با خداست و عبودیت خالصانه .

۲۰۰- هر که مورد محبّت و نظر مردان خدا قرار گیرد دچار احساس خدائی می شود زیرا انرژی قلبی و روحانی این مردان ، الهی است و لذا کافران و مشرکان تحت الشعاع این محبّت دیوانه و مالیخولیائی می شوند و کوس انالحق می زنند و عاقبت چه بسا کمر به قتل و نابودی منشأ محبّت می بندند زیرا چشم دیدن هیچ رقیب دیگری را ندارند و می خواهند که پرستیده شوند و این جنگ آنها با خود خداست . این همان ابلیسیت نفس است که چشم دیدن غیر خودش را در رابطه با خدا نداشت و عاقبت ملعون درگاه خدا واقع شد .

۲۰۱- اگر علی (ع) امام مطلق و مظهر عشق الهی در میان بشریت همواره با شمشیر خود هویت یافته است به همین معناست . این یگانگی مهر و قهر خداست که از وجود خلیفه اش آشکار می شود .

۲۰۲- آنکه عاشق تر است بایستی با دل خود یعنی با محبوبهای خود قهارتر باشد وگرنه عشق الهی زیر دست و پاهای محبوبهای زمینی لجن مال و تباه می گردد و معصیتی بزرگتر از این برای اهل ایمان و عبودیت نیست. بزرگترین آفت و دشمن عبودیت همانا عواطف نژادی و غریزی است .

۲۰۳- اخلاص در عبادت تماماً نبرد با دل خویش است و دل انسان مخلص سراسر تیر باران خلایق و مخصوصاً نزدیکان است و خیانت اطرافیان و عزیزان و نژاد ویژه گی زندگی مخلصین است . منطق نزدیکان اینست که : تو که می توانی اینقدر عاشق باشی پس بایستی تمام عشقت را صرف ما کنی . دشمنی نزدیکان و عزیزان و خانواده با خدای مردان حق بی پایان است .

۲۰۴- مرد حق در میان اطرافیانش و از منظر مردم بسان طعمه ای بس لذیذ است که هر یک برای تصاحب و بلعیدن تمام و کمالش نقشه می کشند و سائرین را دشمن خود می دانند زیرا مرد حق از نزد خود دارای اراده ای نیست و اراده او اراده خداست و منی ندارد . این بی منی است که دیگران را به هوس و وسوسه تصاحب او می اندازد و دیوانه می کند . یک انسان بی اراده ای که همچون گنجی بی پایان و بی صاحب است . لذا همگان را به طمع وامی دارد . و البته این طمع در نزدیکان و فامیل دو صد چندان است . چنین واقعه ای همواره در طول تاریخ در اطراف مردان خدا گزارش شده است و چه بسا منجر به قتل این مردان شده است بدست نزدیکترین کسان .

۲۰۵- ایاک نعبد و ایاک نستعین کارخانه خودشناسی – خداشناسی یک مؤمن اهل عبودیت است زیرا کسی که خود را برای رضای او به بند افکنده و جز او یاور و ناجی نمی یابد بی تردید نشانه های صراط المستقیم او را می یابد و سپس خود او را بر صراط المستقیم دیدار می کند که خود وعده داده است که : خداوند بر صراط المستقیم در انتظار بندگان است.

۲۰۶- در قرآن می خوانیم که حضرت ابراهیم پس از پیروزی در امتحان عظیم ذبح فرزندش که مورد لطف الهی قرار می گیرد و خداوند از وی می خواهد که از او طلب هر چیزی که خواهد بنماید و ابراهیم از خداوند می خواهد که او و فرزندانش را اهل صلوة کند. و این بدان معناست که صلوة ربطی به نماز خواندن ندارد وگرنه مگر می شود که ابراهیم قبل از این واقعه اهل نماز نبوده باشد . پس صلوة مقام و واقعه ای دیگر است و آن واقعه ورود به حرم قدسی لطف حق است که هر گاه که آدمی بخواهد بر آن وارد شود و اذن ورود داشته باشد یعنی وارد شدن بر پروردگار . و این آن اجری است که ابراهیم برای خود و فرزندانش طلب می کند که برترین اجر و طلب است . این همان مقام دائم الصلوة بودن است یعنی همواره مقیم حرم امن و لطف الهی بودن . و این مقام حال و حضور و ولایت و امامت است. یعنی همواره بر صراط بودن و همواره با او بودن و او بودن .

۲۰۷- عبادت صدیقین حاصل صدق آنهاست و اصلاً عبودیت بمعنای به بند افکندن خویش در دام بلای حق در هر مرتبه و نوعی محصول انواع و درجات صدق در زندگی است . زیرا هر سخن و عمل صادقانه ای در حیات دنیا و در جامعه ای که اکثر آن کذاب و ریاکار و منکر حقیقت هستند به مثابه یک دام بلا بدست خویش است .

۲۰۸- انسان بواسطه راستگوئی و صدقش مطرود عزیزان و جامعه و حکومت و زمانه می شود و در محاصره اقتصادی و سیاسی و عاطفی قرار می گیرد و متهم به صدها گناه ناکرده می شود و حتی عزیزان و خانواده اش طردش می کنند . و این واضح ترین راه و رسم عبودیت و بلاجوئی برای رضای حق است و به عشق حقیقت . و این یاری کردن خداست که یاری خدا را واجب می سازد بر بنده اش . این تعیّن ایاک نعبد و ایاک نستعین است و یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را .

۲۰۹- آنکه صادق باشد فقیر می شود تنها می شود طرد می شود متهم می شود به زندان می رود تبعید می شود و به پای دار می رود و این ها راه و رسم عبودیت است که شرایط ایاک نستعین را فراهم می آورد و صراط المستقیم را می گشاید و درب ورود به وادی ربوبیت فتح می شود و اذن ورود داده می شود و این واقعه صلوة است که راه نعمت است یعنی بلی گوئی خدا به بشر .

۲۱۰- و اینست معنای این آیه که : خدا با صادقان است. صادقانی که صبر پیشه کرده اند . پس : خدا با صابران است. و انسان در صبر صادقانه و نه جابرانه ، زیبا می شود . پس : خدا با محسنین است. و انسان در صدق و صبرش از همه پاک می شود و همه از دلش می روند و او را از دل خود می رانند تا بخود بازگردد و خود شود و ناب گردد . پس : خدا با مخلصین است (با خالص شدگان از غیر) . و آنکه خود شد در محضر خداست زیرا خدا همان خود خود انسان است . و این صراط المستقیم است که حاصل صدق است . پس صدق اساس عبودیت است و فقط انسان صادق می تواند براستی بگوید : ایاک نعبد و ایاک نستعین . زیرا شرایطش را داراست چون جز خدا کسی ندارد که از او یاری بخواهد .

۲۱۱- پس تنهائی شرط صدق در صلوة است که حاصل صدق در زندگیست .

۲۱۲- پس انسان صادق دائم الصلوة است چون دائماً تنهاست و جز خدا یاری ندارد پس دائماً فکر و ذکرش اینست که : ایاک نعبد و ایاک نستعین . او بر صراط المستقیم است.

۲۱۳- پس صراط المستقیم راه انسان با خداوند همان صدق است .

۲۱۴- صدق با مردم همان تصدیق خداوند است در کار خلقت . و این یاری کردن خداست در خلقتش . و کذابان و ریاکاران خلقت و اراده الهی را در کار بشر تکذیب و انکار و مخفی می کنند بنام آبروداری و ترس از جان و نان و امثالهم . و این انکار خداست و عمل کفر است . حال اگر چنین کسی نماز بخواند آشکارا به خدا دروغ گفته است و مورد غضب خدا واقع می شود و یا گمراه می گردد یعنی به مغضوبین و ضالین ملحق می شود . یعنی خداوند به او پشت می کند و یا بر او غضب می نماید چون به خدا دروغ می گوید که ایاک نعبد و ایاک نستعین .

۲۱۵- پس عبادت و عبودیت فقط از آن صدیقین است . و صدق بستر و مجرای عبودیت است .

۲۱۶- پس اقامه صلوة همان اقامه صدق است در زندگی . که مؤمن را به وادی فنا می کشد فنای از دنیا و از خود . و به درب آخرت می رساند و اذن ورود می یابد یعنی صلوة !

۲۱۷- پس اقامه صلوة یعنی رسیدن به درب خانه خدا که همان دل است و انسان تا تنها نشود به دل خود نمی رسد که خانه خداست تا خداوند درب خانه اش را بر او بگشاید و او را به خود ملحق کند و اهل دل سازد و مقیم حال و حضور و ظهور .

۲۱۸- و اینست که می فرماید : تنها شو تا بمن برسی! و این در عمل یعنی : صادق شو تا به دل برسی !

۲۱۹- پس اهل صلوة شدن یعنی اهل دل شدن و در خانه وجود نشستن و خلیفه خدا شدن !

۲۲۰- و اینست که علی (ع) صدق را مبدأ و معاد و محور و اساس دین خوانده است.
۲۲۱- پس صلوة بمعنای ورود همانا ورود بر خویشتن است و خود شدن و در خود حاضر شدن . و هر که در خود حاضر شد آنگاه دیگر خدا را غایب نمی بیند بلکه حاضر و ظاهر می یابد .

۲۲۲- پس صلوة واقعه بوجود آمدن است و رهائی از عدم و غربت و بیگانگی از خویشتن .

۲۲۳- چون انسان خلیفه خداست پس وجود آدمی خانه خداست و صلوة همانا ورود به این خانه وجود خویش است و وجود یافتن ، وجودی خدایگونه .

۲۲۴- پس صلوة واقعه وجود یافتن است که راه آن هم صدق است . و لذا صدیقین با خدایند و خدا با صدیقین است چون بر خانه اش وارد شده اند .

۲۲۵- و اینست که صدیق اکبر علی (ع) می گوید : سینه ام عرش خداست و بدنم کرسی اوست و خدا جز در من شناخته و پرستیده نمی شود. زیرا علی بخود رسیده و بر خود وارد شده و مقیم خویشتن است یعنی دائم الصلوة است .

۲۲۶- آدمی از خانه وجود بیرون می رود ولی اکثراً دیگر راه ورود به خانه را گم می کند و پشت در می ماند و گم می شود و گمراه . ولی انسان دائم الصلوة همواره به خانه بازمی گردد و واردش می شود . صلوة یعنی ورود به خانه وجود خویشتن . پس صلوة " ورود " است نه ورد .

۲۲۷- پس آدمی با صدق تنها می شود و چون در تنهائی صبور شد در صبر به صلوة می رسد یعنی درب ورود به وجود خود را می یابد و اینست که خداوند می فرماید : یاری جوئید به صبر و صلوة که این کاری کبیر است. یعنی بزرگترین کارها !

۲۲۸- صدق بمعنای بیان حقیقت امور و تسلیم و تصدیق عملی آن مستلزم معرفت است و می دانیم که معرفت نفس شاهراه همه علوم و ادراک است که برای هر کسی در هر شرایط و سواد و معلوماتی میسر است پس معرفت نفس بستر و زمینه صدق است پس باز هم معرفت نفس اعظم عبادات است زیرا انسان را به اعظم عبودیت می رساند که اعظم یاری حق را می طلبد .

۲۲۹- پس صدق یک جریان لامتناهی است که از بطن معرفت نفس مرحله به مرحله رخ می نماید و درجات عبودیت را ممکن می سازد .

۲۳۰- و اما معرفت نفس بدون داشتن یک آئینه یعنی یک پیر طریقت و اهل باطن (امام حی) محال است زیرا آدمی بخودی خود با دریائی روانشناسی و خودشناسی تئوریک هم فقط مشغول توجیه و تقدیس و فریب خویش است و نسبت بخود کور است .

۲۳۱- پس بی امام را صدقی نیست همانطور که صلوة نیست . زیرا صدق به صلوة بر وجود می رسد و انسان بی امام نسبت به وجود خود کور و کر و غافل است و اصلاً وجودش را گم کرده است و از گروه ضالین است که در سوره حمد مذکور است . و نماز این جماعت موجب خشم خدا می شود که آنها را در جرگه مغضوبین قرار می دهد که باز در همین سوره ذکر شده است . پس سه جماعت اهل نعمت و اهل غضب و اهل ضلالت در سوره حمد معلوم شد . اهل نعمت همان اهل صدق و دارای امام حی است و اهل ضلالت و غضب هم بی امامند.

۲۳۲- و می دانیم که امام علی (ع) " صراط المستقیم " در سوره حمد را به دو معنا تأویل کرده است : معرفت نفس و وجود امام. که هر دو امری واحد و ناشی از یکدیگر است .

۲۳۳- و اینگونه است که نماز خواندن ، کسی چون سلمان فارسی را به مقام امامت می رساند یعنی اهل وجود می کند و کسی چون ابن ملجم را امام کش می کند یعنی از هستی ساقط می نماید . و اینست دلیل " وای بر نمازگزاران سهوی و ریائی" که نمی دانند که چه می کنند .

۲۳۴- به همین دلیل همه کشندگان امامان و عارفان آدمهای نمازپرست بی امام بوده اند و نمازپرستی عین خودپرستی ظلمانی است یعنی پرستش خودی که لانه شیطان است و لذا عین شیطان پرستی و اطاعت از اوست که به قتل مردان خدا حکم می کند .

۲۳۵- پس نماز یا به خداپرستی می رسد یا شیطان پرستی و حالت وسط ندارد . یعنی یا به وجود می رسد یا به عدم .

۲۳۶- پس اقامه صلوة امر به بود و نبود است .

۲۳۷- اقامه صلوة یا بر صراط به خداوند می رسد که منبع وجود است و یا به شیطان که خصم وجود انسان است و انسان را امر به نابودی می کند .

۲۳۸- نمازگزاران سهوی و ریائی به ازای هر رکعت نماز خود یک تهمت ناحق می زنند و به ازای هر صلوات خود یک گام از خود بیگانه تر می شوند و در ضلالت می افتند . نماز فاقد معرفت و امام ، وادی کذب و دروغ و تاریکی است و فرد نمازگزار بتدریج در دروغ و تاریکی گم می شود و دچار مالیخولیا می گردد و حتی عقل جانوری اش تباه می گردد و غرایزش فلج می شود و این سقوط از حیات و هستی است .

۲۳۹- در خبر از رسول و ائمه اطهار(ع) مکرراً آمده است که " شفاعت ما به تارک الصلوة نمی رسد ". تارک الصلوة یعنی تارک الوجود . یعنی کسی که تلاش برای ورود به وجود خویش را ترک کرده و از خود دست کشیده و در تاریکی گم شده است و وجودش در تسخیر اجنه و شیاطین است و او صاحب وجودی نیست که مورد شفاعت قرار گیرد .

۲۴۰- در قرآن نیز می خوانیم که در میان گروههائی که مقیم دوزخند یکی هم تارک الصلوةها هستند و اگر صلوة همان نماز خواندن اسلامی – عربی باشد بنابراین بایستی کل بشریت غیر مسلمان و غیر عرب دوزخی باشند که چنین نیست و این از عدل الهی بدور است که غیر عرب بودن موجب دوزخی شدن باشد .

۲۴۱- پس می بینیم که ادراک و تفسیر اکثر علمای دینی و روحانیون ما از امر صلوة قضاوتی غیر دینی و غیر اسلامی و بلکه غیر انسانی است و بلکه تهمتی عظیم به خداوند است و عین نژادپرستی عربی است که لباس دین و اسلام به تن کرده است که فقط خودشان را اهل بهشت و مابقی بشریت را دوزخی می دانند این

همان نگرش بنی اسرائیلی و صهیونیستی است . و خود این نگاه یک نگرش دوزخی و کافرانه است . کسی که براستی اهل صلوة باشد و حق آنرا درک کرده باشد چنین نظری نخواهد داشت .

۲۴۲- در حدیث قدسی می خوانیم که پیامبر اسلام در معراجش در آسمان هفتم که بر آستانه حق رسید خداوند را در صلوة دید که بر علی (ع) صلوة می کند. پس صلوة در معنای قرآنی اش مطلقاً آن چیزی نیست که اکثر ما تصور می کنیم. پس خداوند نخستین صلوة کننده است. و این واقعه صلوة است که رسول ما می فرماید که: "پروردگارم بر آسمان دنیا (عالم ارض) وارد شده است". اصلاً کل عالم هستی حاصل صلوة خداست و لذا میفرماید که نیافریدم انس و جن را الا اینکه عبادت کنند مرا .

۲۴۳- صلوة خداوند همان خروج ذات احدی او از عرصه عماء به عالم ارض و سماء می باشد . و این همان واقعه خلقت عالم و آدم است .

۲۴۴- امر کُن فیکون همان واقعه صلوة پروردگار است از وجود به عدم . از لامکان به مکان .

۲۴۵- اصلاً کون و مکان به مثابهٔ جانماز خداوند است . و عالم هستی چیزی جز اقامه صلوة خداوند نیست : خداوند بهمراه ملائک بر محمّد و آل او صلوة می کند پس شما ای مؤمنان بر محمّد و آل او صلوة کنید. یعنی وارد شوید از درب علی به شهر محمّد و در آنجا به کوثر اطهر فاطمه زهرا که نور فطرت آدم است .

۲۴۶- و می دانیم که رسول ما هر صبح و شام قبل از رفتن به مسجد به نزد فاطمه (ع) می رفت و دستش را می بوسید. و این صلوة بر فاطمه است که نور فطرت است .

۲۴۷- هر حرکت و تحول و شدن و آمدن و مردن و زنده شدن یک اقامه صلوة است در ذات هستی .

۲۴۸- پس اقامه صلوة آدمی همانا وارد بر هستی شدن و تسلیم صلوة الهی گشتن و با خداوند هم صلوة شدن است . این همان صدق و سلام است .

۲۴۹- پس صلوة آدمی بمعنای صلوة در صلوة است تا آدمی صلوة الهی را درک کند یعنی وجود خود را بیابد .

۲۵۰- همانطور که در قرآن می خوانیم که کل جهان و همه موجوداتش بلاوقفه مشغول عبادت و ذکر و تسبیح و سجده و حمد پروردگارند خواه ناخواه . و آدمی نیز . ولی اکثر انسانها بر این امر علم ندارند. و صلوة آدمی عرصه بخودآئی این صلوة جهانی – الهی است تا وجودش را کشف کند و بیابد . زیرا وجود برای انسان حاصل بودنش نیست بلکه حاصل معرفت بر بودن است و لذا علی(ع) می فرماید که : هر که خود را نشناخت نابود است . صلوة آدمی بمعنای صلوة صلوة است یعنی صلوة بر صلوة خدا . و این صلوة و عبادت صدیقین است که محل نزول صلوة و سلام و تسبیح و عبادات کل کائنات است که فرمود : " کل جهان و هر آنچه که در آن است متحصن و متمرکز است در وجود امامی آشکار ! "زیرا صلوة صدیقین مهد امامت است .

۲۵۱- پس در حقیقت نماز خواندن آنگونه که عموماً برگزار می کنند به مانند جاری کردن صیغه عقد زناشوئی یا عقد اخوت و یا عقد بیعت با امام است و خود صلوة نیست همانطور که خواندن این صیغه ها خود زناشوئی یا خود اطاعت و برادری نیست بلکه سرآغاز و مقدمه آن است . و نماز خواندن بمعنای جاری کردن صیغه عقد یاری با خداست : عقد ایاک نعبد و ایاک نستعین ! به زبان ساده عقد دوستی با پروردگار است . عقد : یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را!

۲۵۲- پس واضح شد یاری کردن خدا همان راه و رسم صدق و راستی و بی ریائی است که به انقیاد و عبودیت می انجامد که یاری خدا را طلب می کند .

۲۵۳- هر عمل و رفتار و پندار و حالت و احساسی می تواند یک عبادت و نوع و درجه ای از صلوة باشد بشرط آنکه انسان را گامی بسوی خویشتن بکشاند و خاصه اینکه انسان را بر خویش وارد کند و موجب استغراق در خود شود که البته نماز خواندن شرعی و عربی هم یکی از انواع آن است .

۲۵۴- مدیتیشن اگر بر اصول مراقبه باشد نوعی از صلوة است که انسان را بر خویشتن وارد می کند . تفکر در احوال درونی و درون نگری یک صلوة است که خود فرمود : چرا در خود نگاه نمی کنید. و از همین منظر است که در حدیثی خوابیدن هم عبادت محسوب شده است. زیرا موجب استغراق در خویشتن است همانطور که قرآن کریم خواب را موجب تقرب نفس بشر بسوی خداوند می داند و نوعی مرگ خفیف است. و لذا مرگ یک صلوة کبیر است که خود فرمود : هنگامی که یکی از شما مرده و اطرافش گرد آمده اید خداوند از همه شما بر او نزدیکتر است. پس او بر صراط است.

۲۵۵- پرواضح است که نمازخواندن می تواند یک عمل ضد صلوة هم باشد که اکثراً چنین است و تا اقامه صلوة می شود همه اجنه و شیاطین و وسواس ناس و خناس بر گرد فرد جمع آمده و او را بخود می خوانند و از خود بیگانه تر می سازند : صلوة ضد صلوة !

۲۵۶- بسیاری از آدمهای وسواسی در جریان نماز خواندن به وسوسه اجنه و شیاطین مبتلا می شوند. وسواس حاصل این وسوسه در حین نماز است . زیرا نماز اگر موجب تقرب نشود موجب بیگانگی و دیوانگی می شود که وسواس یکی از انواع آن است .

۲۵۷- بنابراین با خداوند نمی توان شوخی و بازی کرد . پروردگار ما بسیار غیور و عزیز و قدوس است .

۲۵۸- در مؤمن اهل صلوة هر فکر و ذکری از اسمای الهی موجب تحول و انقلاب و رفتار و واقعه ای در وجود و زندگی فرد می شود یعنی اسمای الهی به فعل می آیند و حتی دیگران را متأثر می سازند و گاه کل بشریت و کائنات را متحول می کنند و این بسته به قدرت صلوة فرد دارد . و اینست که اقامه صلوة امام زمان موجب انقلاب جهانی و حتی دگردیسی در کائنات می گردد .

۲۵۹- واقعه نزول روح و ملائک یکی از وقایع صلوة است که به معنای صلوة خداوند بر مؤمن است . کل نبوت ها و رسالت ها و امامت ها و معارج عرفانی نیز حاصل درجات صلوة هستند .

۲۶۰- به یاد می آورم که تا چند سال پس از واقعه نزول روح در سال ۱۳۷۲ هر فکر و ذکری در من اطرافیانم را منقلب می ساخت بی آنکه بر زبان آید یا عملی از من صادر شود و لذا از من می گریختند و مرا جادوگر می پنداشتند حتی همسر و فرزندانم . آثار این اذکار و صلوة ها حتی در طبیعت پیرامونم بارز بود که دیگران هم شاهد بودند از جمله گرفتگی شدید خورشید و تغییرات بی مقدمه آب و هوائی مثل باران و طوفان . و این بمعنای صلوة من بر مردمان و طبیعت است .

۲۶۱- این صلوة (ورود) متقابل نیز می باشد . روزی یکی از بستگانم با حالت انکار درباره درستی یا نادرستی وجود امام زمان از من سئوالی کرد که تا قلبم یاد امام کرد حضورش در وجودم بارز شد و سئوال کننده با وحشتی مرگبار گریخت و دیگر بازنگشت . این صلوة امام بود در وجود من که بر او صلوة نمودم .

۲۶۲- همانطور که خداوند در کتابش می فرماید صلوة برای ذکر (یاد) است. و این حداقل خاصیت صلوة است . یاد خدا در کمالش به حضور و ظهور او در درجات منجر می شود .

۲۶۳- در خبر است که روزی جنید بغدادی یکی از صوفیان بزرگ مرید سرگشته اش شبلی را امر به اقامه صلوة کرد و گروهی از مریدان دیگر هم به او ملحق شدند و پشت سرش نماز خواندند که در پایان نماز جمله مدهوش و دو نفر مرده بودند . و این بمعنای صلوة خداوند در شبلی و حضور او در آن جمع بود . آن مرده ها و مدهوش ها هم صلوة کرده بودند یعنی بر خداوند وارد شده بودند .

۲۶۴- یادم می آید در آن سالهای گرماگرم نزول روح و طوفان اذکار و صلوة الهی مطلقاً قادر به برپائی نماز نبودم و هنوز اقامه نکرده فرو می پاشیدم و از دست می رفتم . بعدها بطور اتفاقی در قرآن به این آیه رسیدم که : ای مؤمنان چون مست هستید اقامه صلوة مکنید. و دانستم که برعکس تفسیر بسیاری این مستی خمر نیست زیرا مؤمن قرار نیست شراب بنوشد و نماز نخواند .

۲۶۵- در قرآن کریم در برخی آیات مؤمنان امر به اقامه صلوة شده اند و در برخی موارد نهی شده اند. و این موارد مربوط به تشخیص عارف و پیر و امام است و لذا کسی که امام ندارد قادر به درک این نوع آیات نیست .

۲۶۶- در صدر اسلام در میان اصحاب و مریدان خاص رسول و علی(ع) نیز مواردی رخ می داد که منافقان و جاهلان از درکش عاجز بودند و لذا مریدان مخلص را متهم به کفر و ارتداد می کردند که چرا اقامه صلوة نمی کنند یا به مسجد نمی روند .

۲۶۷- برخی می پرسند که چرا ائمه اطهار که خود دائم الصلوة و اسوه و جمال صلوة بودند باز هم به لحاظ شرعی نمازهای یومیه را بجای می آوردند . پاسخ اینست که آنان علاوه بر امامت مقام وصایت نبی را هم داشتند زیرا هنوز احکام شریعت در مردم جا نیفتاده بودند و آنان مسئول القاء و ابقای احکام شرع هم بودند و این امر با غیبت امام به کمال و پایان رسید . و اسلام وارد عرصه تقیه شد یعنی باطنی شد یعنی غیبی شد . یعنی صلوة تبدیل به ذکر شد برای مؤمنان . زیرا هدفی هم جز این نداشت که : صلوة برای ذکر است.

۲۶۸- همهٔ کسانی که به ذکر قلبی رسیده اند نماز خواندن را بصورت رسمی امری زائد می یابند و بلکه ضد ذکرش می بینند . برپائی نماز یومیه برای کسانی است که هنوز به ذکر قلبی نرسیده اند . و البته بدون امام حی هم هرگز به ذکر قلبی نمی رسند . و ذکر قلبی یعنی یاد خدا در دل و حضورش در جان .

۲۶۹- در قرآن می خوانیم که بهر طریق و سببی که می توانید راهی برای نزدیکی بخداوند بجوئید. این معنا نشان می دهد که امر عبادت و صلوة تا چه حدی دارای تنوع و طیف وسیعی از کردار و حالات و اعمال است . همانطور که اصلاً خود اقامه صلوة در قرآن محدود به آداب و آیات و اعمال ویژه ای نیست .

۲۷۰- صلوة کافران فسق آنهاست و آنان از این طریق به خدا نزدیکتر می شوند و به آرامش می رسند مثل میگساری و مخدرات و رقاصی که بدون این اعمال کافران در عصر جدید که به اشد کفر خود رسیده اند جهان را نابود می کردند و حتی تاب تحمل خود را نمی داشتند . اینان از این طریق تخلیه کفر می شوند و یا به بند کشیده می شوند . همانطور که مثلاً کسانی که به زور ترک اعتیاد می کنند شرورتر و غیرقابل تحمل تر می شوند . و این عبودیت آنهاست و انقیادشان در مقابل خدا .

۲۷۱- حدیثی حیرت آور از رسول اکرم وجهی دیگر از تفاوت عبودیت را حتی بین انواع مؤمنان خاطرنشان می کند که : " نیکوکاری خوبان برای مقربین گناه و بدی محسوب می شود". مثلاً نماز و روزه و خیرات و صدقات و حج مسلمین برای مخلصین گناه و معصیت است زیرا مخلصین اهل ذکر هستند و اگر اکثر مسلمانان سالی یک ماه فقط یک وعده خود را چند ساعت به عقب می اندازند (روزه) اینان سالی دوازده ماه روزی یک وعده غذا می خورند که از روزه هم شدیدتر است . مخلصین اصلاً نبایستی اموال زیاده بر روزی روزانه خود داشته باشند که آنرا صدقه و زکات و خمس دهند . مخلصین خود حجت دین هستند و لذا نیازی به حاجی شدن ندارند . باز هم می گوئیم که مسئله امامان شیعه فرق دارد زیرا وصی رسول بودند و تحکیم کننده شریعت او .

۲۷۲- در تکمیل سخن مذکور رسول اکرم باید گفت که آنچه که برای مؤمنین عبادت و حسنات است برای مسلمانان موروثی و غیرمؤمن به مثابه فسق و نفاق و شرک و معصیت است . و لذا وادار کردن مردمان عادی به تظاهر در عبادات مؤمنانه عین معصیت در دین است و زیر پا نهادن لا اکراه فی الدین می باشد .

۲۷۳- بنابراین تقلید و اکراه در عبادات از کانونهای اصلی نفاق در دین بوده است . و لذا علی (ع) می فرمود : ای مؤمنان از من تقلید مکنید که کافر می شوید.

۲۷۴- امر بسیار مهم و حیاتی در عبادات کلامی همانا حق امّی بودن زبان عبادت است و لذا نماز به زبان غیر مادرزادی نه تنها موجب تقرّب نیست بلکه موجب بیگانگی و غفلت است و ضد صلوة است الا برای کسانی که آن زبان بیگانه در ذهن و ادراکشان جایگزین زبان مادری شده باشد که بواسطه آن بیندیشند . زیرا دهها آیه و حدیث داریم که بر اصل معرفت در عبادت تأکید دارد که عبادت بدون معرفت بی ارزش و بلکه سهو و ریائی می شود که ضد نماز است و مصداق فویل للمصلین در قرآن است . و لذا یکی از کارهای مهم و اولیه سلمان فارسی در ایران ترجمه سوره حمد برای ایرانیان بود که اساس نماز است .

۲۷۵- اگر نماز زبان عبودیت و پرستش است پس زبان عشق ورزی و عاطفه است . آیا می توان با زبان بیگانه به محبوب خود اظهار عشق نمود و رابطه قلبی برقرار کرد ؟

۲۷۶- آیا براستی چند در صد از مردم حتی باسواد و تحصیل کرده ما با معنای " سبحان ربی العظیم و بحمده " رابطه ای فکری و عاطفی برقرار می کنند و معنای این کلام را می فهمند . این همان اساس و علت سهویت و ریای در صلوة است که ما را به عداوت با دین می کشاند به مصداق سورهٔ ماعون. زیرا عمل ریائی موجب عداوت با کسی می شود که موجب ریا است یعنی خدا .

۲۷۷- خود خداوند فریاد می زند که با من ریا مکنید . ولی دکان داران دین و خدافروشان فریاد می کنند که ریا کنید تا به بهشت خدا وارد شوید .

۲۷۸- و حتی برخی از این دکان داران دین می گویند که اگر در نماز خواندن تداعی معنا شود شرک است و نماز باطل است. اینان خود شیطانند . این همان استمرار اشرافیت جاهلی عرب و قریش در تاریخ است که به خون بلال تشنه بودند چون آفریقائی بود و نمی توانست عربی را به خوبی تلفظ کند و پیامبر عمداً او را مؤذن خود نموده بود تا کمر عرب زده گی را بشکند . و این عرب زده گی امروزه در عجم شدیدتر از خود عرب است و لذا مسلمانان عرب ، ایرانیان را مشرک و منافق و نجس می دانند که چندان هم غلو نمی کنند .

۲۷۹- همانطور که در سوره ماعون می بینیم از جمله دشمنان دین خدا نمازگزاران سهوی و ریائی اند که مال مردم و اموال عمومی را هم می خورند. و امروزه شاهد این امر در جامعه خود می باشیم که حامیان این نوع نماز حامیان خوردن اموال عمومی می باشند. خاصیت جادوئی این الفاظ عربی اینست که حرام را حلال می کند.

۲۸۰- در حقیقت این نوع نماز چیزی جز رشوه و حق سکوت به خدا نیست و لذا اساس خوردن اموال عمومی است یعنی ایدئولوژی مال مردم خوری است: مراتع ، جنگل ها ، دریا ، معادن ، نفت و ... که در فرهنگ قرآنی " ماعون " نامیده می شوند که رانت خواری نوع دیگری از این امر است .

۲۸۱- همانطور که نشان دادیم یکی از ارکان اقامه صلوة راستگوئی و بیان حقایق است مخصوصاً آن حقایقی که عامه مردم از آن بی خبرند و بدین واسطه دچار گمراهی و خسارت در دین و دنیا شده اند .

۲۸۲- بخصوص بیان حقیقت صلوة، اعظم اقامه صلوة و از واجب ترین صلوة هاست و برترین نوع اقامه صلوة است .

۲۸۳- در حقیقت آزادی بیان و حق بیان حقایق حیاتی و دینی مردم یکی از بستر های دائمی و اساسی اقامه صلوة در جامعه است و لذا جامعه ای که فاقد این آزادی است فاقد صلوة است . یعنی صلوة در این جامعه در بند و اسارت محاق شیطان است که بایستی نجات یابد . این اقامه صلوة خود صلوة است .

۲۸۴- اگر بقول قرآن کریم یکی از نشانه های حقانیت نبوت پیامبران خدا سخن گفتن آنان به زبان مادری مردم است پس چگونه می شود امر هدایت این پیامبران برای مردم به زبان غیرمادری باشد . براستی که عقل، اساس و نور دین است.

۲۸۵- چگونه است که خود پیامبر که عقل کل است با زبان مادری اش با خدا صلوة می کند ولی مردم بایستی با زبان اجنبی با خدا سخن گویند ؟ آیا کدامین عقل این معما را درک می کند؟

۲۸۶- خود خدا در کتابش می گوید که ای مردم بهر طریق که می توانید با من رابطه برقرار کنید ولی دکان داران دینی می گویند که ای مردم فقط به طریقی که ما می گوئیم با خدا رابطه برقرار کنید تا دکان ما از رونق نیفتد .

۲۸۷- خداوند در کتابش می گوید که تفکر و تعقل کنید تا بسوی من راه یابید و رستگار شوید ولی دکان داران دینی می گویند که عقل خود را تعطیل کنید تا رستگار شوید . آیا کدام راست می گوید ؟ البته خدا !

۲۸۸- این دکان داران البته دلیل فلسفی می آورند برای تعطیلی عقل : چون عقل بشر همه امور را درک نمی کند و دارای آزمون و خطا است پس بهتر است تعطیل شود !! نتیجه اینکه : چون چشم و گوش آدمی گهگاهی خطا می کند پس بهتر است که آدمی کر و کور باشد . و نتیجه عملی : رونق دکان این دین فروشان !

۲۸۹- پس واضح است که آنجا که صدق نیست صلوة هم نیست و آنجا که آزادی بیان نیست صدق هم نیست. پس آنجا که آزادی بیان نیست صلوة هم نیست الا اقامه صلوة بر شیاطین که منجر به عداوت با دین خدا و حرام خواری و قحطی و تورم و ربا در جامعه می شود .

۲۹۰- پس این رساله ای برای اقامه و احیای صلوة الهی است یعنی حیّ علی الصّلوة !

۲۹۱- پس آزادی بیان در دین و معرفت و حقایق اجتماعی اصل اول احیاء و اقامه صلوة در جامعه است و اصل دوم آن اقامه صلوة به زبان مادری است. و اصل سوم آن فقدان اکراه دینی در خانواده و جامعه و حکومت و فرهنگ حاکم بر جامعه است .

۲۹۲- پس اصول و ارکان اقامه صلوة الهی عبارتند از: آزادی بیان ، آزادی زبان و آزادی ادیان ! و این ارکان یک جامعه اسلامی و دینی است و نیز اصول تعلیم و تربیت اسلامی . این یعنی دموکراسی دینی !

۲۹۳- پس می بینیم که دین و عبادات هر چه مردمی تر و آزادتر باشد الهی تر هم هست چرا که : خداوند با جماعت است !

۲۹۴- مردمی تر یعنی امّی تر و نه اروپائی تر. عرفی تر و نه تبلیغاتی تر . صادقانه تر و نه مصلحتی تر .

۲۹۵- اگر اقامه صلوة انسان را بسوی امامت ذات که محضر خدا در انسان است هدایت می کند پس این امامت از جنس امیّت است .

۲۹۶- یک جامعه بمیزانی که بسوی امیّت خود حرکت می کند به هویت دینی خود می رسد و امّت می شود و به همان میزان امام خود را درمی یابد و اهل صلوة می شود . آیا مفهوم است ؟

۲۹۷- از زمان حضرت ابراهیم(ع) که بنای صلوة نهاده شد تا به امروزه هرگز حق صلوة به این عمق و روشنی ادا نشده بود که شد .

۲۹۸- این رساله برپا کننده صلوة آخرالزمان است . و این آخرالزمان صلوة است که برپا کننده قیامت امت محمّد است که ظهور امام امتش را نوید می دهد تا جملگی صلوة امام را درک کنند و بر امام صلوة نمایند .

۲۹۹- اگر اقامه صلوة همان ورود بر وجود خویش و جایگاه الهی و درک مقام خلافت اللهی است پس عین واقعه عدالت هم هست چرا که بقول علی (ع) عدالت یعنی قرار گرفتن هر چیزی بر جای خودش. و جای انسان هم جای خداست چون خلیفه اوست .

۳۰۰- پس صلوة با آزادی آغاز می شود و به عدالت منتهی می گردد .

۳۰۱- خداوند کریم در کتابش می فرماید که انسان را از گوهره ضعف و رنج آفریده است زیرا انسان مخلوقی فی نفسه کافر و ظالم و جاهل است . پس این ضعف و رنج لازمه ماهیت انسان است تا دارای تعادل در حیات و هستی باشد .

۳۰۲- ماهیت کافرانه و ظالمانه آدمی بدلیل گوهره اختیاری است که خداوند فقط در خلقت انسان نهاده است تا او را جانشین خود سازد .

۳۰۳- آدمی از بدو تولد تا دم مرگ به استثنای دوره کوتاهی در جوانی مابقی غرق در انواع درد و گرفتاری و عذابهاست . با گریه به دنیا می آید و با اندوه و آه دو صد چندان از دنیا می رود .

۳۰۴- با اینهمه آدمی در میان سائر حیوانات شدیدترین عشق را به زندگی دارد و میلی به مرگ و نیستی ندارد و حتی خودکشی اش به امید زندگانی پس از مرگ است . و لذا انسان تنها موجودی است که از فرط عشق به زندگی به حیات آخرت معتقد است .

۳۰۵- همه آحاد بشری از زن و مرد ، کودک و پیر ، فقیر و غنی در رنج زندگی می کنند و عذاب می کشند ولی این رنج و عذاب بر دو نوع کلی است : به نیت دنیا و عیش برتر یا به نیت معنویت و محبّت برتر .

۳۰۶- رنجهای معنوی بخاطر حقیقت و محبّت و عدالت موجب رشد و تعالی انسان است و انسان هرگز بخاطر این رنجها پشیمان نمی شود و بلکه قدرش را می داند و همواره امروز را بهتر از دیروز و فردا را بهتر از امروز می داند .

۳۰۷- ولی رنجهای مادی که بخاطر عیش و ریاست و قدرت بیشتر است موجب انحطاط و فساد فزاینده است و همواره گذشته انسان سرشار از ندامت و افسوس است و اصولاً دیروز را بهتر از امروز می یابد .

۳۰۸- رنجهای مادی رنجی بیهوده می شود و حسرت بار . ولی رنجهای معنوی مبدل به گنجی ماندگار می شود .

۳۰۹- تمام رنج آدمی برخاسته از گوهره اختیار و انتخاب است و لذا اکثر آدمها بسوی جبرها می روند و به فلسفه های جبری می گرایند و خود هم مجبور و جبّار می شوند تا از رنج مسئولیت انتخاب و اختیار خود بکاهند .

۳۱۰- برترین رنجهای بشر حاصل این اندیشه است که می داند که در مقابل خطاها و گناهانش صاحب اختیار بوده و می توانسته مرتکب نشود و لذا مسئول سرنوشت خویش است . گرایش بشری به باورهای جبری و تقدیری و آسمانی و تاریخی و امثالهم برای کاستن از این رنج است که البته یک خودفریبی ناموفق است زیرا این نور آگاهی و اختیار هرگز در او نابود نمی شود .

۳۱۱- گریز از این اختیار و تلاش برای نابودسازی آگاهی خود در این باره منشأ همه ظلم های بشر است : ستم گری و ستم بری !

۳۱۲- مسئولیت آدمی نسبت به خود و جامعه تماماً حاصل این اختیار و آگاهی بر این اختیار و پذیرش آن است. بنابراین مسئله مسئولیت و اختیار پذیری اساس خودآگاهی و رشد عرفانی بشر و معنویت اوست .

۳۱۳- پس جهل مولود گریز از این اختیار است . زیرا گریز از اختیار منجر به خودفریبی می شود تا آدمی خود را مجبور بداند . پس جبر و ظلم اساس جهل و جنون است .

۳۱۴- پس اختیار پذیری و خودآگاهی و مسئولیت عین دین خداست که انسان را مسئول همه اعمال و سرنوشت خود می داند و برخلاف آن هم کفر است .

۳۱۵- اختیار ، آگاهی ، مسئولیت و دین در یکسو قرار دارد و جبر و جهل و مسئولیت گریزی و کفر و ظلم هم در سوی دیگر .

۳۱۶- و اما انسان نوع سومی هم وجود دارد که بدترین و پیچیده ترین انسانها می باشد و آن انسانی است که در لباس دین معتقد به جبر و سرنوشت آسمانی است و این انسانی منافق و مشرک است .

۳۱۷- پس سه نوع انسان و سه نوع زندگی و سه نوع رنج داریم : اختیار ، جبر و نفاق بین این دو .

۳۱۸- مؤمنین مخلص و عارفان در رأس صاحبان اختیار و دین و مسئولیت و عدالت قرار دارند . مستکبرین و صاحبان قدرتهای مادی و سیاسی هم صاحبان جبر و کفر و ستم هستند . و اکثریت توده ها هم پیرو نفاق و شرک بین جبر و اختیارند .

۳۱۹- آنکه معتقد به اختیار است انسان مختار است . آنکه معتقد به جبر است انسان جبّار است . و آنکه بین این دو را برگزیده منافق است و مذبذب و فرصت طلب و بولهوس .

۳۲۰- و اما آنچه که در بیان امام علی (ع) موسوم به " امر بین الامرین " است همان مذهب عامه مردمان است که شرک می باشد . ولی امر فوق الامرین وادی عشق الهی و اخلاص است که مقام موحدین می باشد که اراده شان در اراده الهی حل شده است و این راه رهائی از دیالکتیک و تناقض جبر و اختیار است که در آن جبر و اختیار امر واحدی است و این وادی نجات ابدی از رنج است که فوز عظیم هم نامیده شده است و فلاح .

۳۲۱- تمام مصائب و رنجهای بشری حاصل اختیار اوست که او را به بندها و زجرها و جبرها می افکند . رنج در معنای نهائی همان رنج کشیدن گوهره اختیار انسان در اسارت جبرهاست که بر انسان فرود می آید . و این معنای مصیبت است و بلا .

۳۲۲- رنج در یک کلمه چیزی جز رنج بیچاره گی نیست یعنی رنج اسارت اختیار : جبر اختیار !

۳۲۳- جبر اختیار و اختیار جبری دو روی سکه رنجهای آدمی است .

۳۲۴- آدمی مجبور است که مختار باشد و مختار است که خود را مجبور سازد . این اساس رنج بشر است .

۳۲۵- مثلاً وقتی انسانی دارای یک درد جسمی است خود آن درد یک رنج کوچک است و رنجی برتر از آن که رنج روح است اینست که چرا نمی تواند از این درد نجات یابد و رها شود .

۳۲۶- هر ناتوانی یک جبر است و یک رنج .

۳۲۷- پس انسان بمیزانی که پیرو مکتب اراده به قدرت است دچار ناتوانی بیشتری است و دچار رنج برتری .

۳۲۸- پس انسان بمیزانی که می خواهد مختار باشد جبر را درمی یابد و مجبور می شود و به رنج می افتد .

۳۲۹- انسان آنگاه که اختیار اراده و آزادی را انتخاب می کند تازه مواجه با یک نیروی عظیمی در خویشتن و نیز در جهان برون می شود که در مقابل اراده او ایستاده است . و اینک مواجه با انتخاب سرنوشت آفرین است که آیا بر این انتخاب خود بایستد و یا تسلیم جبر شود .

۳۳۰- عامه مردمان در چنین انتخابی بین دو راهی جبر و اختیار هرگز گزینشی ندارند و تا ابد مذبذب می مانند و در هر شرایطی بسته به توانائی خود عمل می کنند و یا تسلیم جبرها می شوند .

۳۳۱- عدهٔ قلیلی هستند که بین جبر و اختیار انتخاب قاطع می کنند و برای تمام عمر خود بر آن مقاومت میکنند . از این عده قلیل باز انگشت شماری اختیار را برمی گزینند که مؤمنان و عارفانند و مابقی جبر و جبرپرستی و جباریت و مجبوریت را برمی گزینند که قدرت طلبان و سوداگران ثروت و ریاست و سلطه گری هستند .

۳۳۲- اکثر انسانها تا می بینند که قادر به استقامت در اختیار نیستند بسوی منابع قدرت می روند که منابع جبر هستند تا از طریق کسب قدرت بتوانند روزی به آزادی اختیار برسند ولی هرگز نمی رسند بلکه مستمراً بسوی مجبوریت نسبت به بالای دست و جباریت نسبت به زیردستان می روند .

۳۳۳- ولی آنانکه اختیار را به جدّ برمی گزینند و بر آن می مانند بتدریج از منابع قدرتهای جبّار بیرونی فاصله می گیرند و بخود نزدیکتر شده و بر خود وارد شده تا به کانون ذاتی قدرت و اختیار برسند که آن خداوند است. و مقام توحید همان مقام الحاق به اراده کن فیکون خداوند است .

۳۳۴- برگزیدن اختیار همانا اراده به صاحب اختیار وجود خود بودن است . و برگزیدن جبر نیز اراده به صاحب اختیار وجود دیگران بودن است .

۳۳۵- آنکه می خواهد صاحب اختیار کسی باشد مجبور است که اراده خود را به یک کس دیگری بسپارد و بفروشد تا از آنجا قدرتی برای تصاحب وجود دیگری بیابد .

۳۳۶- و اینست که مالک بودن عین مملوک بودن است و جبار بودن عین مجبور بودن است و این دو روی سکه جبر است و زجر .

۳۳۷- آزادی اختیار در جهان حاصل صاحب اختیار وجود خود بودن است و این همان مکتب دین خدا و تقواست .

۳۳۸- کسی که بتواند وجود خود را به تمام و کمال در اختیار گیرد کسی نمی تواند او را مجبور سازد و به بند کشد .

۳۳۹- اکثر آدمها می پندارند که از طریق در اختیار گرفتن اراده دیگران می توانند صاحب اختیار شوند و آزاد باشند. و این اختیار مشروط و مجبور قلمرو ستم است و اساس جهل . زیرا آدمی بمیزانی که بر دیگران مسلط می شود تحت سلطه آنان درمی آید .

۳۴۰- اراده به مختار بودن همان اراده به خود بودن است . و اراده به خود بودن مستلزم خودشناسی است تا انسان بتواند بر خود مسلط باشد . انسان بایستی آنچه را که می خواهد بر آن فرمان براند بشناسد و زبانش را درک کند .

۳۴۱- پس اراده به آزادی اختیار جز به پشتوانه معرفت نفس عملی ممکن و محقق نمی آید .

۳۴۲- پس انسانی که می خواهد صاحب اختیار خود باشد باید خود باشد و بلایا و مصائب و گرفتاریها و عذابها توفیق های اجباری برای ابتلای به خود و ماندن در خود است . و لذا عارفان و اولیای الهی که صاحبان اختیار خویشند و مقیم در خویش و خلیفه خدا در خویشند بیش از سائر انسانها به این توفیق های اجباری نیاز دارند تا به خویش برسند و در خود مقیم گردند .

۳۴۳- هر بلا و بدبختی و عذابی به نوعی ابتلای به خویشتن و اسارت در خویشتن و عدم گریز از خویشتن است .

۳۴۴- پس انسان بواسطه جبرهاست که به اختیار می رسد و اینست که اولیای الهی از خداوند طلب بلا می کنند . زیرا با خویش ماندن همان با خدا ماندن است . و اینست که صابران همنشین خدایند و خدا با صابران است.

۳۴۵- بنابراین خود انسان است که یک بلا و مصیبت و گرفتاری را تبدیل به یک موقعیت الهی و نعمت الهی می کند و یا از طریق نبرد با آن و گریز از خویشتن تبدیل به عذاب می سازد .

۳۴۶- آنچه که عذاب نامیده می شود حاصل گریز انسان از گرفتاری و بلایاست که بمعنای گریز از خویشتن است .

۳۴۷- بنابراین انسان می تواند یک جبر را تبدیل به اختیار نماید یعنی جبر را اختیار نماید و بپذیرد و در انتظار نتیجه این تصدیق باشد که چگونه یک جبر در روان او مولد اختیار برتری می شود . این همان جادوی صبر بر بلاست .

۳۴۸- هر بلائی یک بلی خدا به انسان است که اگر انسان آنرا بپذیرد تبدیل به نعمت و هدایت و اختیار برتر می شود و اگر انکار و جدال کند تبدیل به عذاب و خفت و خواری و ذلّت و اسارت برتری می شود .

۳۴۹- همه بلایا و مصائب موجب تنهائی و بخود وانهاده گی انسان در خویش می شود و این هدف آن است و آنکه از این تنهائی بگریزد از خدا گریخته و متوسل به شیطان می شود و دچار عذاب و رسوائی می گردد و به دام می افتد یعنی مجبورتر می شود . و اینست که خداوند می فرماید : تنها شو ، تا بمن برسی!

۳۵۰- پس هر بلا و مصیبتی یا یک بال پرواز و آزادی و اختیار است و یا یک چاه سقوط و اسارت : تصدیق یا تکذیب !

۳۵۱- هر بلا و مصیبتی به مثابه نزول یک جبر است . این جبر چون پذیرفته و تصدیق شود تبدیل به اختیار می شود و اگر طرد و لعن شود تبدیل به اسارت و ستم بری می شود و وجود فرد را مجبور می کند و جبّار .

۳۵۲- هر چه که یک بلا و مصیبتی مؤمن را بی چاره تر و درمانده تر و بیکس تر و لاعلاجتر سازد به حق اختیار نزدیکتر است یعنی به تقرّب الی الله نزدیکتر است زیرا خداوند آن کانون اختیار و اراده کن فیکون در ذات بشر است و آدمی در چنین وضعی در حریم ذات خود قرار دارد و جز خود یاری نمی یابد که این خود هم در غایت بیچاره گی و ناتوانی است پس بایستی خودش را تماماً محول به خدا کند و خدا را وکیل خود سازد و خود را در او فنا کند و با او یکی شود یعنی به کانون اختیار ذات وارد شود و این صلوة اکبر است .

۳۵۳- و اما آنگاه که یک بلا همه ابعاد و جوانب وجود آدمی را بر او ببندد و او را در خود محبوس نماید و هیچ راهی به خروج نداشته باشد و جز خدا یاری نیابد دارای قدرت اختیار برتری است زیرا به خداوند نزدیکتر است و انسان مجبور می شود که به خود او رجوع کند و به او ملحق می گردد . و این صراط المستقیم هدایت است و مصداق کامل ایاک نعبد و ایاک نستعین می باشد . زیرا چون آدمی در بلا به غایت عبودیت رسیده و لذا کمال یاری ، خود در انتظار است و فقط کافی است که انسان به جز او رجوع نکند و از این وضع نگریزد .

۳۵۴- هر درجه و شدتی از بلا و جبر که بر انسان نازل می شود بهمان میزان بلی خدا و اختیار الهی را با خود داراست . آنکه به این بلا روی کند یعنی به خدا روی کرده است و به پیروزی و اختیار عظیمی نائل می آید و آنکه به این بلا پشت کند و از آن بگریزد بهمان میزان به جبر و اسارت و شیطان روی نموده است و در اعماق چاه بی پایانی سقوط می کند .

۳۵۵- آنگاه که فقر و بیماری و تنهائی به انسان هجوم آورد و در چنین وضعی به نبرد با شیطان و ستم و دروغ هم برخیزد . اینست آن جهاد اکبر و خدائی ترین جهادها که موجب اشد تقرب الی الله می شود تا آنجا که لقاءالله رخ می نماید و معارج عرفانی و کشف و شهود روحانی . آثار و کتب و مقالات اینجانب بخصوص در این ایام مصداق کامل چنین وضع و جهادی است که بر علیه ستم و دروغ نوشته و منتشر می شود در غایت بیماری و زمینگیری و بیکسی و فقر و آواره گی و بی یاری تن به اشد تهدید و ناامنی دادن و با عالم و آدمیان و حکومت ها درافتادن بی هیچ حفاظ و پناهی . فقط در چنین قمار کبیری با خداست که می توان او را به تمام و کمال و از روبرو شناخت و دیدار کرد و یاریش را دریافت . این قمار عشق با پروردگار است و مصداق اقامه صلوة کبیری بر صراط المستقیم و یوم الدین . چرا که مجموعه آثار بنده به مثابه یوم الدین است یعنی روز روشنائی دین و حقایق و اسرار مگوی آن در انسان و جهان مدرن در آخرالزمان که : مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم. و خدا بر صراط المستقیم در انتظار است.

۳۵۶- صراط المستقیم آن فاصله حداقلی بین انسان و خداست که هیچ کس و چیزی حائل و حجاب نباشد . و این یک اقامه صلوة کامل و خالصانه است برای دیدار با او . از روبرو و بیواسطه . و این عبادت صدیقین است .

۳۵۷- پس هر بلا و مصیبتی اساس و اسباب و شرایط یک اقامه صلوة است یعنی جهشی بسوی او و ورود بر آستانه او و فنای در او و جهاد فی الله .

۳۵۸- و اما بلای خالصانه و عارفانه آن است که انسان خود بسوی آن برود و از آن استقبال نماید بی آنکه در وقوع آن هیچ دادرسی جز خدا داشته باشد حتی بدن خویشتن .

۳۵۹- هر چیزی زکات دارد و زکات علم و معرفت هم رسانیدن آن به مردمان است به قیمت در خطر انداختن آزادی خود و جان خود . بی آنکه نیازی به این کار باشد . این عمل به معنای پرداختن زکات آزادی و اختیار هم هست .

۳۶۰- هر چیزی زکاتی دارد و زکات آزادی پرداختن تمام آن است به قصد رسانیدن پیام و نور آزادی و اختیار الهی به مردم .

۳۶۱- هر چیزی زکاتی دارد و زکات جان ، گذشتن از آن است برای معرفی جانان به مردمان . وگرنه جان وبال تن می شود و به جان کندن می افتد در اسارت تن .

۳۶۲- هر چیزی زکاتی دارد و زکات عشق الهی ، رسانیدن عشق او به مردمان است .

۳۶۳- هر چیزی زکاتی دارد و زکات اختیار و آزادی دل و جان و اندیشه هم گذشتن از آزادی است برای رسانیدن نور آزادی به مردمان .

۳۶۴- آدمی هر چیز مادی یا معنوی که در این جهان کسب می کند برای رسیدن به آزادی و اختیار بیشتری است . ولی تا زکات هر یک از این عوامل و عناصر آزادی بخش به مردمان پرداخت نشود این آزادی و اختیار وبال تن و دل و جان و روان می شود و خود به اسارت آزادی می افتد و اختیار بطرزی حیرت آور تبدیل به جبر می شود .

۳۶۵- هر چیزی که زکاتش پرداخت نشده باشد بکار صاحبش نمی آید و در وجود حل و حلال و جذب نمی شود و بلکه موجب ثقل و غرور و سقوط است .

۳۶۶- و بیهوده نیست که در قرآن مکرراً بلافاصله پس از اقامه صلوة امر به زکات است . زیرا صلوة بمعنای ورود به نعمات الهی و قرب حق می باشد که بدون پرداخت زکات آن نعمات این قرب و ورود بر آستان حق ممکن نمی آید و آدمی پشت درب وصال می ماند .

۳۶۷- حتی عرفان و لقاءالله و معراج هم بدون پرداخت زکوة بکار عارف نمی آید و بلکه وبال تن و جان و روحش می شود و او را دچار قبض وجود می کند و به بند می کشد در اوج آزادی . چراکه لقاءالله اوج صلوة است و اوج زکات را می طلبد .

۳۶۸- و زکات عرفان واجبترین زکاتهاست چرا که عرفان اوج صلوة است . و زکات عرفان راهنمائی و دستگیری خلایق است و نور معرفت را به قلب ظلمت جامعه رسانیدن و چوب ارتداد و الحاد و دار را بر خود هموار کردن .

۳۶۹- و اینست که غایت سیر و سلوک عرفانی در اسلام نهایتاً به رجعت به خلق می رسد و اول و آخر این سفر همان خلق است : سیر از خلق بسوی حق ، سیر از حق در حق و سیر از حق بسوی خلق . این رجعت از حق بسوی خلق همان زکات معراج و لقاءالله است تا چه بسا بدست خلق به دار شوی تا نور خدایت را بوضوح از آن بالا نظاره کنند . یعنی چون به خدا رسیدی بایستی خدا را به خلق برسانی .

۳۷۰- زکاتی که در قرآن کریم مکرراً پس از اقامه صلوة آمده است زکات مال نیست بلکه زکات صلوة است زیرا پس از امر زکات امر به انفاق مال آمده است .

۳۷۱- کل دین و سیر و سلوک عرفانی و تحصیل علمی موجب آزادی و اختیار دل و جان و روح می شود که اصل آزادی همین است که کل مردم در عطش آن گمراه شده اند و به اسارتها افتاده اند . که صلوة اوج وصول آزادی روح است که غایتش معراج و شهود عرفانی می باشد . و مهمترین موضوع زکات در قرآن مربوط به این امر است که در همه جا بلافاصله با صلوة همراه است. و آنکه زکات علم و عرفان و هدایت خود را نپردازد سرنگون می شود همانطور که رسول خدا فرمود : آنانکه بواسطه علم و دین ارتزاق می کنند خداوند آنان را در حیات دنیا سرنگون می کند و آتش دوزخ در انتظارشان است.

۳۷۲- کیست که سرنگونی هویتی زندگانی اکثر علما و خاصه علمای دینی و عرفانی را به چشم نبیند زیرا معرفت و معنویت و علم خود را به بازار فروش برده اند یعنی زکاتش را نپرداخته اند و لذا در اسارت بازار و حکومت ها و قدرتمندان زمانه افتاده و واژگونند . آیا واژگونسالاری این جماعت را درنمی یابید !

۳۷۳- زکات مال مرد در درجه اول متعلق به عیال و فرزندان است حال اگر مرد از این بابت که هزینه آنها را می پردازد از آنان توقع برده گی داشته باشد و بر آنان منت نهد چه می شود ؟ منفور خانواده می شود و در خانه خود واژگون است و خود برده آنهاست . وضع علما در جامعه نیز به همین طریق است مخصوصاً علمای دینی و روحانیون .

۳۷۴- همانطور که نشان دادیم اکثر مردم در دام جبرها و اسارتها زندگی می کنند و اسیر ستم هایند . و این رسالت علمای دینی و عارفان و اهل صلوة است که زکات آزادی خود را به جامعه بپردازند و از آزادی روح خود آنان راهم بچشانند زیرا آزادی کالائی نیست که سیاستمداران و حتی آزادیخواهان سیاسی و انقلابی بتوانند به مردم هدیه کنند . این نوع آزادیهای عملی و فیزیکی بسرعت مبدل به خفقان و اسارتهای شدیدتر می شود و یک دام شیطانی است که تحت عنوان آزادی پیش پای مردم گسترده اند تا روحشان را به بند کشند .

۳۷۵- فقدان آزادی در جامعه حاصل فقدان علما و عرفا در جامعه است و یا حاصل فقدان زکات علم و عرفان و صلوة است .

۳۷۶- و فقدان آزادی در جامعه عین فقدان دین و تقواست و این حاصل علم فروشی علما و دین فروشی روحانیون و فیض فروشی عرفا می باشد . پس این جماعت بیشترین مسئولیت را از بابت فقدان آزادی در جامعه دارا هستند و در مقابل خدا پاسخگویند و لذا واژگونند .

۳۷۷- پس علت العلل خفقان و ظلم در هر جامعه ای جماعت علما و خاصه علمای معنوی و دینی و عرفانی هستند که زکات روح خود را نمی پردازند و لذا خود در اسارت صاحبان قدرت و حکومتها بسر می برند .

۳۷۸- پس علم و دین فروشی اساس وجود ستم و خفقان در جهان است بخصوص در عصر جدید که دوران غوغای علم است و باعث و بانی این مظالم همانا علما می باشند مخصوصاً علمای دینی و آموزگاران روحانی که خود را فروخته اند و قلم و زبان خود را در اختیار شیطان گذاشته اند .

۳۷۹- و بیهوده نیست که دانته در اثر مشهور خود جماعت علما و روحانیون مذاهب را اکثراً در برزخ و دوزخ جا داده است . در این باب احادیث مشابهی در جهان اسلام نیز وجود دارد که از آن جمله است: وای بر دین فروشان و کسانی که از طریق قرآن و علم ارتزاق می کنند و کسانی که علم و حقایق را پنهان می دارند که حتی مرغان آسمان آنها را لعنت می کنند و خداوند واژگونشان می سازد و آتش دوزخ را بر آنان واجب کرده است. (رسول اکرم) –

۳۸۰- کسی که علم خود را می فروشد بی تردید حقایقی را از مردم پنهان می کند تا نانش در خطر نیفتد .

۳۸۱- و اما زکات علم و دین و صلوة و عرفان و حکمت و معرفت به لحاظ وجودی چه ربطی به آزادی دارد ؟

۳۸۲- در درجه اول نشان دادیم که چگونه آزادی و اختیار انسانی حاصل الحاق او به خداوند است در ذات خویشتن در واقعه صلوة . و اما چگونه انتقال این روح آزادی به جامعه شرط واجب برای حفظ این آزادی برای انسان عارف است ؟

۳۸۳- همانطور که زکات و انفاق مال موجب حلال شدن و گوارا شدن رزق می شود زکات علم و دین و عرفان نیز چنین است .

۳۸۴- درک ذاتی این حقیقت در درک نفس واحده بشری است که همه انسانها از نفس واحدی آفریده شده اند و کل جامعه بشری از ازل تا ابد به مثابه وجودی واحد بنام انسان است و براستی بنی آدم اعضای یکدیگرند .

۳۸۵- این یک واقعیت تجربی و حسی و علمی است که تا زمانیکه حتی یک انسان در بند یا گرسنه و مظلوم باشد نفس سائر انسانها این ظلم و حقارت را بطور ذاتی درمی یابد و آسایش ندارد .

۳۸۶- و اینست که عدالت یک امر جهانی است و فقط در صورتی تحقق می پذیرد که جهانی شده باشد و هیچ فرد یا جامعه ای نمی تواند در عدالت زیست کند درحالیکه مابقی بشریت در ستم هستند . و این حقیقت امروزه یک امر علمی و بدیهی تلقی می شود .

۳۸۷- قبلاً نشان دادیم که چگونه آزادی و عدالت دو محصول طبیعی اقامه صلوة بدان معنائی است که بیان کردیم . و عدالت بمعنای بخود رسیدن و خود شدن و در جایگاه وجودی خود مستقر شدن (به تعریف علی ع) حاصل غایت صلوة است در وادی معرفت نفس عرفانی . و اینک انتقال روح این عدالت و آزادی به جامعه است که به انسان عارف و عادل و آزاد امکان باقی ماندن در جایگاه وجودی خود را می دهد . آیا مفهوم است ؟

۳۸۸- یک انسان عارفِ عادلِ آزاد به درجه ای از ولایت وجودی یکی از خلفای الهی در میان مردم است خواه ناخواه . پس وجودش محل رجوع نفوس بشری است در خواب و بیداری آگاه و ناآگاه . پس او چگونه می تواند با این ارباب رجوع اسیر و معذب و مظلوم و مفلس و شقی و بیمار آسایش خود را حفظ کند و در خویشتن آرام و قرار یابد و آزادی و امنیت روح خود را حراست نماید . این یک قاعده الهی و وجودی است .

۳۸۹- آدمی هر چه که به خدا در خود نزدیکتر می شود مردم هم باطناً به او نزدیکتر می شوند و کسی که بخواهد از این مسئولیت بگریزد و گوشه تجارت و عافیت گزیند براستی در خویشتن واژگون می شود و مصداق آن جماعتی است که در دوزخ سرنگون در آتش زندگی می کنند .

۳۹۰- در آخرالزمان و عرصه ختم نبوت و غیبت امام زمان ، علما و عرفا و مصلحین وارث و وصی انبیاء و جانشین امام زمان در قوم و زمان خویش هستند و اینست که مرکب قلم آنان از خون شهیدان برتر است ولی نه قلمی که تجارت می کند و حقیقت را تحریف و کتمان می کند .

۳۹۱- قلم فروخته شده و تاجر مسلک خواه ناخواه مجبور به تحریف و مسخ حقایق و انکار بس لطیف آن است و صاحبانش جمله واژگونسالارند یعنی بر روی سرهایشان راه می روند و همه پیامهایشان در ذهن و گوش مردمان واژگونه اند .

۳۹۲- هیچ زکاتی همچون زکات علم و عرفان برای حیات جامعه واجب نیست زیرا فقدان زکات مال موجب فقر اقتصادی می شود ولی فقدان زکات علم و عرفان موجب انحطاط و ضلالت روح جامعه می شود و لذا جامعه بسوی ستم گری و ستم بری می رود و این بسیار بدتر از کفر است . و این ستم دامن عالم را هم می گیرد .

۳۹۳- خداوند در کتابش می فرماید که ای مؤمنان تعهدات خود با خداوند را مفروشید که کافر می شوید. و علم و عرفان عالیترین نوع عهد و ارتباط انسان و خداست که فروش آن باعث کفر خود عالم است . و وای بر جامعه ای که عالمانش و روحانیونش کافر باشند در دل ، یعنی منافق در عمل . و همه علمای علم فروش و روحانیون دین فروش منافقانند و چنین جامعه ای واژگونسالار است .

۳۹۴- خداوند در کتابش آشکارا می فرماید ای کسانی که به حجت ها و نشانه های الهی دست یافته اید این رسالت ها را به مردم برسانید تا هدایت شوید. پس حتی لقاءالله هم لزوماً بمعنای هدایت نهائی نیست بلکه هدایت نهائی در نزد مردمان است آنگاه که آن حجت ها به آنان رسید . و اینست که آخرین منزل از منازل سلوک عرفانی سیر از حق بسوی خلق است تا تجلی مشاهدات لاهوتی و آسمانی در عالم ارض و در خلق خدا درک و دیدار شود تا آنجا که علی (ع) می فرماید : هر چه می بینم جز خدا نمی بینم. و اینست هدایت کامله و نهائی .

۳۹۵- هدایت آدمی در عالم خاک بسوی پروردگارش بایستی در همین حیات دنیا و آدرس دنیوی و مردمی فهم شود تا انسان بداند که راه خدا در میان مردم چگونه و به چه روشی است و در کدامین سو .

۳۹۶- کم نیستند علما و عارفان کلامی که آدرس ملکوت و لاهوت را می دانند و نقشه عرش را ترسیم می کنند ولی در حقیقت گمراهانند زیرا تجلی این آدرس در عالم خاک و در جامعه را نمی دانند .

۳۹۷- سلوک عرفانی برخلاف تصور و ادعای بسیاری عوالم خواب و خیال و رؤیا و اوهام و تعبیر و تفسیر نیست بلکه دانستن راه خدا در خلق اوست و یافتن راه ملکوت بر روی خاک است .

۳۹۸- اینست راز زکات توأم با صلوة . اینست راز زکات علم و دین و عرفان . اینست راز امر بمعروف و نهی از منکر (البته نه از نوع سیاسی و نظامی و معیشتی اش) .

۳۹۹- علما و مراجع دینی که در گوشه حجره ها و حوزه ها و خانقاه ها و زاویه ها کنج عافیت گزیده اند اصل و هدف را فراموش کرده اند . عالم دینی تا به مردم نرسد خدا را نشناخته است و صاحب حجت نیست و عالم دین محمّد نیست .

۴۰۰- منظور سیاسی و حکومتی کردن دین و علم نیست بلکه مردمی کردن آن است و در میان مردم و با مردم زیستن است . اینست راه و رسم زکات علمی – دینی . زکات عالم و عارف و مجتهد یعنی در مردم و با مردم و برای مردم زیستن و با زندگی آنها درگیر و مأنوس بودن و در عمل زندگانی آنها دخیل شدن و هدایت نمودن است و نه در حاشیه زندگی مردم و از ورای آنها نظاره کردن و فتوا دادن . نفاق آموزگار روحانی همان فاصله اش از مردم است . زکات و تزکیه نفس و علم معرفت یک عالم در همزیستی و همدلی و همدردی با مردم است نه از بالای منبر یا از گوشه حجره و خانقاه و میکروفون . نفاق و فساد عالم از آن چیزها و عواملی است که او را از مردم تفکیک و متمایز و جدا می کند یعنی القاب و آداب اشرافی و لباس و زبان و لهجه و عبا و عمامه و درازی ریش و شارب و کشکول و خرقه و پوست تخت و ... . عالم دینی فقط در امّیت مردم می تواند امت را امامت نماید و خود پاک بماند و منافق نشود و واژگون نگردد . و این صلوة در مردم است . همانطور که خدا بر رسول صلوة می کند و رسول بر ولی صلوة می کند و ولی هم بر مؤمنانش و مؤمنانش بر مردم صلوة می کنند . و بالعکس . و این سلسله مراتب صلوة است و زکات . خلق پالایشگاه نفس عالم و نردبان عروج اوست بسوی حق . کارگاه زکات و نردبان صلوة .

پایان